

حضرت آیت الله العظمی
مولانا محمد عسکری شیرازی

هجرت از عراق چرا و چگونه؟



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هجرت از عراق، چرا و چگونه؟

نویسنده:

محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

یاس زهرا (س)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	هجرت از عراق، چرا و چگونه؟
۷	مشخصات کتاب
۷	سخن ناشر
۹	مقدمه مترجم
۱۰	مقدمه مؤلف
۱۰	سی سال پیش از این
۱۱	بدعت و اعتراض به آن
۱۱	ضرورتها، نارواها را روا می‌کند
۱۱	نیرنگ انحصار مشاغل
۱۲	خروج پنهانی با چشمانی نگران
۱۳	به جا گذاشتن و وداع
۱۳	مرزهای نوپیدای جغرافیایی و مشکلات آن
۱۴	تصمیم به ادامه مسافرت
۱۴	گمرکها دام است و خدعه
۱۵	از ماجراهای بین راه
۱۵	در سرزمین سوریه
۱۶	داستانی به این مناسبت
۱۷	کشورهای اسلامی و بلاهایی که به خود دیدند!
۱۷	نمونه‌ای از آن حوادث تلخ
۱۸	استمرار و ادامه حوادث
۱۸	ایستگاههای بازرسی
۱۹	تفرقه بینداز و حکومت کن! منطق شیطان

- داستانهایی از مزارهای سوریه ۲۰
- مزار محسن فرزند امام حسین علیه السلام ۲۱
- مزار النقطه ۲۱
- داستانهایی از مزارهای عراق ۲۲
- مزار حضرت عباس علیه السلام ۲۲
- در روضه‌گاه ابوالفضل علیه السلام ۲۳
- در حرم امام موسی بن جعفر علیه السلام ۲۳
- در محضر سَبْعِ الدَّجَالِ: سید محمد علیه السلام ۲۴
- مزار احمد بن هاشم ۲۵
- روضه‌گاه حرّ بن یزید ریاحی ۲۵
- داستانهایی از مزار حضرت زینب سلام الله علیها ۲۶
- از برکات مزار حضرت زینب علیهم السلام ۲۶
- حضرت زینب سلام الله علیها به داد زائرش می‌رسد ۲۶
- قرآن، مایه سعادت دنیا و آخرت ۲۷
- بازگشت به اصل مطلب ۲۸
- سخن آخر ۲۹
- پیوست ناشر ۲۹
- پی نوشتها ۳۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۵

هجرت از عراق، چرا و چگونه؟

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی شیرازی، محمد، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۰.
 عنوان و نام پدیدآور: هجرت از عراق، چرا و چگونه؟ / مولف محمد حسینی شیرازی؛ مترجم آرش مردانی پور.
 مشخصات نشر: قم: یاس زهرا علیهاسلام، ۱۳۸۰.
 مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.
 شابک: ۹۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۴۳-۱۵-۲
 وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع: حسینی شیرازی، محمد، ۱۳۰۵ - ۱۳۸۰ -- خاطرات
 شناسه افزوده: مردانی پور، آرش، مترجم
 رده بندی کنگره: BP۱۵۳/۵ / ح ۳۰۵ / ۱۳۸۰
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۹۲۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۵۸۹۶
 به نام خداوند بخشایشگر مهربان.
 آنان که هجرت کردند
 و از خانه‌های خود رانده شدند
 و در راه من آزار دیدند
 و نبرد کردند و کشته شدند،
 بدیهاشان را می‌زداییم
 و آنان را در بهشتهایی در می‌آوریم
 که از پایین آنها نهرها جاری است؛
 پاداشی از خود خداوند.
 و پاداش نیکو نزد خداوند است. آل عمران، آیه ۱۹۵

سخن ناشر

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

این امت شما، امت واحد است.

خداوند - تبارک و تعالی - با این آیه شریف و امثال آن، خواسته است تا عواملی را که مایه پیشرفت و ترقی مسلمانان در زندگی است، بیان دارد و آنان را با اسبابی که موجب عزت و قدرت ایشان در دنیا است، آشنا کند.

این آیه، بخصوص به عامل وحدت و اتحاد در بین امت اسلام اشاره دارد. بنا بر این، طبق این آیه مبارک، عرب و عجم، کرد و ترک، ایرانی و عراقی و افغانی و پاکستانی، نجفی و کربلایی و کاظمینی و سامرای، همه «امت واحد» هستند و هیچ فرقی بین هر

یک از آنان با دیگری نیست و هیچ یک بر دیگری برتری ندارند، مگر با تقوا.

در این آیه شریف، اشاره‌ای شده است به مفهومی که از پراکندگی پرده بر می‌دارد، در همه صورتها و جمیع انواع آن، خواه در زبانها یا اصناف و انواع، و خواه در کشورها و سرزمینها. این یکی از عوامل عقبگرد در زندگی و یکی از اسباب خواری و بدنامی در دنیاست.

خداوند - تبارک و تعالی - این معنی را که از این آیه مبارک بر می‌آید، با منطق آیه شریفی که حال یهودیان را بیان می‌کند، مورد تأکید قرار می‌دهد، آنجا که به بنی اسرائیل می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ.

آن گاه که از شما پیمان گرفتیم که خون خود را نریزید و یکدیگر را از دیارتان بیرون نکنید، سپس اذعان کردید، در حالی که گواه بودید.

چنان که از خود ما مسلمانان، این میثاق را گرفته، آن گاه که به خداوند و رسولش ایمان آوردیم و رسول را در آنچه از نزد خداوند برای ما آورده، تصدیق کردیم.

خداوند در آیه بعد، در نکوهش بنی اسرائیل می‌فرماید:

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

سپس شما اینها هستید که خودتان را می‌کشید و گروهی از خویش را از دیارشان بیرون می‌رانید و علیه آنان به گناه و تجاوز، هم‌پستی می‌کنید و اگر نزد شما اسیر بیابند، از آنان فدیة می‌گیرید، حال آن که اخراج ایشان بر شما حرام است. آیا به بخشی از کتاب، ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ کیفر کسی از شما که چنین کند، جز بد نامی در زندگی دنیا نیست و در آخرت، به سخت‌ترین عذاب بازگردانده می‌شوند؛ و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست.

این دو آیه، گرچه خطاب به بنی اسرائیل است؛ ولی مایه یادآوری و پند گرفتن مسلمانان است که از بنی اسرائیل عبرت گیرند تا در پیمان‌شکنی و قتل نفس و اخراج شهروندان از وطن خویش چون آنان نشوند که بعد، بدنامی و خواری دامنگیر همه آنان شود، چنان که دامنگیر همه یهودیان شد و در روز قیامت، گرفتار سخت‌ترین عذاب شوند.

بنا بر این، در منطوق این دو آیه کریمه، به تحریم اخراج شهروندان از وطن خویش تصریح شده است، هر ملیت، گویش، قومیت و زبانی که داشته باشند.

و این به دنبال آیه سابق است که همه مسلمانان را «امت واحد» قرار داد و کشورهای اسلامی را وطن آنان برگزید. پس «امت واحد» و «وطن واحد» به این معناست که همه کشورهای اسلامی برای همه مسلمانان، وطن است؛ چه عرب باشند یا عجم، و چه ترک باشند یا کرد یا جز آنان، و هیچ کس حق ندارد که مسلمانان را از وطن اسلامی خارج کند. اگر معانی آیات مبارک سه گانه یاد شده تحقق پیدا کرد، آن گاه حکم به نتایج زیر به دست می‌آید:

۱ کسانی که شهروندان مسلمان را می‌کشند یا از وطن خود آواره می‌کنند، با یهودیانی که در زمان خود با قوم و برادران خویش چنین می‌کردند، همانندند.

۲ سرنوشت امت اسلامی همچون سرنوشت یهودیان پیشین خواهد بود، اگر با قانونهای خداوند - عزوجل - در افتند.

اما اکنون می‌بینیم که مسلمانان در دنیا، دچار خواری و بدنامی شده‌اند. و اما در آخرت، عذاب و آتش است که باید از آن به خدا پناه برد.

با وجود این، دانستنی است که یهودیان، امروز در میان خود، امت واحد و وطن واحد را محقق کرده‌اند. از این رو، بر جهان حاکم شدند و بر ضد بشر به توطئه پرداختند، به این معنا که آنان، این قدرت را در شر و بدی به کار گرفتند.

کتاب هجرت از عراق، چرا و چگونه؟ که از سلسله آثار حضرت آیه الله العظمی شیرازی - قدس سره - است، در پی آن است که دورنمایی حقیقی از اوضاع مسلمانان که به جهت از هم گسیختگی امت واحد و تشّت وطن واحد، دچار شکست در همه عرصه‌ها و میدانها شده‌اند و عقب مانده‌اند، به طوری که سرکشان خودسر، در حق آنان شکنجه‌های ذلت‌بار روا می‌دارند و با گونه‌های مختلف، کشتار می‌کنند و ثروتهایشان را از هر راهی به غارت می‌برند، عرضه ندارد.

بدین جهت، خواسته مؤلف عالی‌قدر - اعلی الله مقامه - بیداری و هشیاری مسلمانان و تلاش در راه تحقق امت واحد و وطن واحد بود تا عزّت و قدرت خود را بازیابند. و ما برای سهیم شدن در این رسالت، روا دیدیم که این کتاب را منتشر کنیم تا بتوانیم آرزوهای فقیه راحلمان را در تحقق امت واحد و وطن واحد و بازیابی عزّت از دست داده شده و قدرت به یغما رفته امت اسلامی برآورده کنیم.

ناشر

مقدمه مترجم

سبک نگارش حضرت آیه الله العظمی شیرازی - قدس سره - سهل و ممتنع است، به گونه‌ای که دقیق‌ترین مسائل علمی را با زبانی رسا و گویا بیان می‌کند که امتیاز والایی در آثار وی است. کسانی آثار ایشان را به تخصصی و عمومی تقسیم کرده‌اند، اما باید اذعان داشت که شیوه نگارش در هر دو دسته یکی است.

آثار ایشان بسیار متنوع و گونه‌گون و منبعث از گونه‌گونی نیازهای جامعه است که ایشان جهد وافر داشته تا بدانها پاسخ گوید و چاره‌جویی کند.

این اثر مختصر، گرچه یادداشهایی است درباره پیشامدهای شخصی نویسنده؛ اما از چند جهت، درخور ترجمه است:

یکی اینکه این اثر، جزئی از تاریخ مرجعیت شیعه است و گرفتاریهایی که مرجعیت فعال و درگیر شیعه با آنها روبه رو بوده است. دیگر اینکه رویدادهایی در آن آمده که مهم است، اما در تاریخ، معمولاً نگاشته نمی‌شود.

از همه مهم‌تر اینکه کرامتهایی از مراقد اهل بیت علیهم السلام در بر دارد که درخور اهتمام و توجه است.

از درگاه خداوند متعال خواهانیم که نویسنده بزرگوار را با نیاکان پاک و ارجمندش محشور کند. آمین!

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

کسانی که چون دچار مصیبتی شوند، گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.

این کتاب در دست چاپ بود که با کمال تأسف و تأثر، خبر ارتحال مرجع عالی‌قدر دین، آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی - قدس سره - را دریافت کردیم که با فقدانش دنیای اسلام و حوزه‌های علمیه را داغدار کرد، در حالی که در اوج دهش خود بود.

لا صوت الناعي بفقدك

إنه يوم علی آل الرسول عظیم.

منادی هرگز به فقدان تو دم در نیاورد

که [این روز،] روزی گران بر آل رسول است.

مترجم

مقدمه مؤلف

سپاس، خدایی را سزااست که پروردگار جهانیان است، و درود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان پاک او. خداوند متعال برای امت اسلامی، بقا و استمرار با عزّت و توانایی و آقایی و قدرت، اراده کرده است. از این رو، اسباب آنها را تشریح کرده و کلیات و جزئیات آنها را به صورتی کامل و فراگیر نشان داده، به گونه‌ای که اگر در زندگی خود اعمال کنند، روز به روز بر عزّت و ثبات و سیادت و قدرت آنان افزوده می‌شود.

مهم‌ترین سبب در این میان، «امت واحد» و «وطن واحد» است. به همین جهت، مسلمانان با وجود تفاوت در زبان و نژاد، در منطق دین اسلام و حکم قرآن و سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام، شهروندان در کلّ وطن اسلامی متساوی هستند، به این معنا که دولت واحد و حقوق مشترک و تاریخ واحد و پول واحد و وطن واحد، آنان را گرد هم می‌آورند. بنا بر این، می‌توانند در آن مسافرت کنند و یا در هر نقطه‌ای از آن سکنا گزینند و یا در هر مکانی کار کنند یا در آنها به تجارت پردازند یا مالک چیزی یا قطعه زمینی در هر نقطه آن شوند و چیزهایی از این نوع، که از بایسته‌های امت واحد و وطن واحد است.

مسلمانان، نزدیک به چهارده قرن تا حدودی احکام اسلام را اجرا می‌کردند و به حکم خداوند و قرآن و سنت رسول و اهل بیت او تا نزدیک به یک قرن پیش عمل می‌کردند. بدین جهت، در این مدّت طولانی، خود، سالار و آقای جهان و پیشاهنگ حرکت به سوی خیر و صلح و ترقّی و بالندگی بوده‌اند. از این رو، دشمنانشان بر آنان حسد ورزیدند و برای فریب آنان، دسیسه‌چینی کردند و برای خوار کردن و ناتوان کردن آنان همدست شدند.

از مهم‌ترین نقشه‌هایی که دشمنان برای آنان ریختند و از خطرناک‌ترین توطئه‌هایی که تدارک دیدند، نقشه پراکندن امت واحد و درهم کوبیدن آن و از هم گسستن وطن واحد و قطعه قطعه کردن آن بود.

این نقشه، نقشه‌ای پلید و در عین حال دقیق بود تا به آنجا که بریتانیا، میان وطن اسلامی مرزهایی ساختگی پدید آورد و کارتهای هویت و شناسنامه‌ها و گذرنامه‌ها و برگه‌های اقامت را قرار داد تا همبستگی اسلامی را بگسلد و جمع مسلمانان را بپراکند و آنان را ملت‌هایی ناتوان و بی‌بنیه گرداند که توش و توانی ندارند و زمام امور خود را در دست ندارند.

سرنوشت مسلمانان، چنان شد که استعمارگران می‌خواستند. از این رو، وطن اسلامی را کشورهای کوچکی می‌یابی که مرزهایی دروغین بین آنها فاصله انداخته و امت اسلامی را ملت‌هایی ضعیف می‌بینی که موانع روانی ساختگی بین آنها جدایی افکنده است. از این جهت، هر روز، شاهد کشمکش و جنگ بر سر مرزهای کاذب و مشاجره و تخاصم و بیرون راندن و کوچ دادن شهروندان بی‌آزار هستیم.

این گرفتاریها هیچ راه حلّی ندارند، جز با از بین بردن مرزهای ساختگی میانه وطن اسلامی و بازگشت به وطن واحد و لغو شناسنامه‌ها و کارتهای هویت و برگه‌های اقامت و گذرنامه‌های نوپیدا بین امت اسلامی و بازگشتن به امت واحد. امیدوارم که این روز، نزدیک باشد، ان‌شاءالله تعالی، و این امر برای خداوند دشوار نیست، و او یاری‌رسان است.

شهر مقدّس قم

محمد شیرازی

سی سال پیش از این

سی سال و اندی پیش، یعنی به سال ۱۳۹۰ هجری که بر هجرت کننده‌اش هزاران درود و سلام باد از عراق اخراج شدیم که برخی از اسباب آن را یادآوری خواهیم کرد.

به راستی که بدعتگذاری غرب و قوانینی که برای کشورهای اسلامی صادر کرد، مزدوران او به اجرا در آوردند. ما را اخراج کردند و بدین گونه، قربانی نقشه‌کشی و توطئه‌گری آنها شدیم و بازی شناسنامه و کارت هویت و برگه اقامت و گذرنامه، ما را کوچ داد و قراردادن مرزهای کاذب جغرافیایی بین وطن واحد اسلامی، ما را به مهاجرت وا داشت.

ناگفته نماند که من از روز نخست، آن‌گاه که در عراق اقامت داشتیم، با بدعت‌های غربی و قوانین وضع شده به دست حکومت‌های دست‌نشانده در کشورهای اسلامی مخالف بودم، ۱ همچون قانون‌های به اصطلاح: کارت هویت، شناسنامه، گذرنامه، برگه اقامت و چیزهایی نوظهور از این باب - که خداوند، هیچ دلیلی بدانها نازل نکرده- و سبب پراکندگی جمع مسلمانان و محدود کردن آزادی آنان شد و قید زدن هر یک آنان با غل و زنجیر را در پیش گرفت تا مسلمانان نتوانند وحدتی را که شرع مقرر کرده، شکل دهند.

بدعت و اعتراض به آن

برای اعتراض به این بدعت که به حکم شرع، حرام است اقدام به اخذ کارت هویت و گذرنامه و شناسنامه و برگه اقامت نکردم و بدین سبب، نتوانستم به خارج از عراق مسافرت کنم، مگر برای سفر حج که پدرم - قدس سره - مرا مستطیع کرده، به همراه خود به حج برد، البته از راهی جز راه مقررّات.

و به هر تقدیر، من برای محکوم کردن قوانین اختناق‌آور غربی از داشتن آنچه بدعت کرده بودند، همچون کارت هویت، شناسنامه، برگه اقامت و گذرنامه، سر باز زدم تا اینکه ناچار از اخذ آنها شدم و آن وقتی بود که می‌خواستند از عراق، اخراج کنند؛ چرا که حکومت عقلی - که با نیروی آهن و آتش بر عراق تسلط داشت تصمیم داشت مردم را از زادگاه و وطنشان اخراج کند و کشور را مسخر اربابانش بریتانیا و امریکا و اسرائیل کند و آن را به آنان بسپارد. جزئیات این همه را در برخی نوشته‌هایم، به نقل از وزیر کشور وقت، آورده‌ام.

ضرورتها، نارواها را روا می‌کند

آری! سرانجام ناچار به گرفتن به اصطلاح برگه اقامت و گذرنامه جهت خروج اضطراری از عراق شدم تا از پیشامدهای خطرناک، چون زندان و مانند آن، اگر چیزی از آن مبتدعات به همراه خود نداشته باشی، پیشگیری شود. این چیزها را به دست آوردم تا به اکراه، زادگاهم عراق را برای رفتن به سوریه ترک کنم. جا دارد بدانیم که حکومت بعثی عراق، می‌خواست مرا به ایران بفرستد؛ ولی من موافق رفتن به ایران نبودم، چون محمد رضا شاه پهلوی به شدت مخالف من بود، بخصوص پس از گرفتن مجلس فاتحه در شهر مقدس کربلا برای کسانی که شاه در ماجرای معروف در ایران، آنها را کشت.

دستیابی من به گذرنامه و رواید از عراق و ورود به خاک سوریه، تسهیلاتی برای رفتن ما بود؛ چرا که استعمار می‌خواست شیعیان را از عراق، اخراج و از وطن و زادگاهشان تبعید کند.

به همین خاطر، به وسیله «یاسین الهاشمی» و پس از او «عبدالمحسن السعدون» برنامه‌ریزی کردند.

این همه، پیش از کودتای نظامی به رهبری عبدالکریم قاسم به فرمان اربابانش انجام یافت، که بار گرانی بود بر عراق و بر دوش عراقیان؛ زیرا تمام دروازه‌ها را در برابر راهزنان حاکمیت، گشود و موجب شد بعثیان عقلی به بغداد بیایند تا حکومت را از صاحبانش و مردمش به سرقت برند و تمام نقشه‌های استعمار و یهود را به اجرا در آورند که تا آن زمان، موفق به اجرای آن نشده بودند که کسی را اخراج کنند و به مهاجرت وا دارند.

نیرنگ انحصار مشاغل

به هر تقدیر، عبدالمحسن السعدون در مجلس، قانون «انحصار مشاغل» را تصویب کرد. معنای انحصار مشاغل آن است که جز عراقیان، هیچ کس نتواند حتی یک روز در عراق کار کند، بی آنکه فرقی بین غیر عراقیان باشد: سوری باشند یا اردنی، کویتی باشند یا بحرینی، ایرانی باشند یا افغانی یا پاکستانی یا برای هر جای دیگر، با این دستاویز که غیر عراقی در عراق، بیگانه است و بنا بر این، اجازه کار کردن ندارد!

معنی و مفهوم این کار، ردّ صریح سخن قرآن کریم است که می‌فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

مؤمنان، برادرند

و اعلام می‌دارد که:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

این امت شما امت واحد است

و پاسخ بی‌پرده‌ای است به پیامبر محبوب که فرموده است: «ای مردم! به راستی که خدای شما یکی است و پدرتان یکی است. هیچ عربی بر هیچ عجمی، و هیچ عجمی بر هیچ عربی، و هیچ سرخی بر سیاهی، و هیچ سیاهی بر سرخی برتری ندارد، مگر با تقوا که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛

گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست.

پس از تصویب قانون «انحصار مشاغل» در مجلس، نوبت به اجرای آن رسید. از این رو، هیئت حاکم بر عراق، عراقیان را از به کار گرفتن مسلمانان غیر عراقی منع کرد، به این بهانه که ایشان، بیگانه‌اند و به کارگیری آنان، فرصتهای شغلی را از شهروندان می‌گیرد. و بدین گونه، آنان با فرمان خدا و رسول او به مخالفت برخاستند و بین مسلمانان، تفرقه افکندند و در سرزمین امن عراق، تباهی کردند تا اینکه سعدون، بهره خود را از حکومت گرفت و استعمار، انتظاراتش را به وسیله او برآورده ساخت. سپس در مواردی خاص با وی اختلاف کردند و خشم خود را نسبت به او ابراز کردند و سپس با خیانت کردن به وی در مجلس به شیوه‌ای مرموز - چنان که عادت ایشان است - وی را کشتند. بعد از آن شایع کردند که قاتل، خود عبدالمحسن است که با شلیک گلوله، خودکشی کرده است. برای سرپوش گذاشتن بر خیانت خود، آشکارا او را مدح کردند و علنی به ستایش او پرداختند و به اشاره آنان، مزدورانشان به عزای او نشستند و نکوداشتی صورت دادند تا اینکه کسانی گفتند: «او را می‌کشند و خود، برای او فاتحه می‌گیرند!» و کسانی دیگر با بیانی که متناسب با خیانت متعارف عقلیان بعثی است، گفتند: «شب او را می‌کشند و در روز به سوگواری او می‌نشینند!».

برای لوث کردن هرچه بیشتر، در یکی از خیابانهای بغداد، تندیس برای او ساختند - که خود آن را با چشم خود دیدم - که بعداً آن خیابان به «شارع السعدون» معروف شد. تندیس دیگری هم هست که تندیس «مود» نام گرفته است. مود، افسر انگلیسی‌ای بود که بغداد را فتح کرد. این دو تندیس تا زمان خروج ما از عراق وجود داشتند و پس از آن نمی‌دانم که بر جا مانده‌اند یا از میان رفته و خراب شده‌اند.

خروج پنهانی با چشمانی نگران

آری! به ناچار از وطن و زادگاهم عراق خارج شدم و در حالت بیم و انتظار بیرون آمدم؛ چرا که از ترس بعثیان بر نفس و مال و عرض، هیچ اعتمادی نبود. در هر لحظه، احتمال خیانت و تجاوز و دستگیری و ترور می‌رفت و منتفی نبود، چنان که پیش از این با

توطئه، برادر شهیدم سید حسن را دستگیر کرده بودند که ماجرای نیرنگ کردنشان با او و زندانی کردنش و بعد ترور و شهادتش را در کتابی کوچک شرح کرده‌ام.

به هر تقدیر می‌بایست خارج می‌شدم، چنان‌که لازم بود از بیم شبکه اطلاعات (استخبارات) که در کمین من بود، مخفیکاری کنم. از این رو، از برخی دوستان وفادار خواستم که از بغداد، ماشینی را با کتمان شدید برایم کرایه کند.

یکی از دوستان ما به بغداد رفت. او پس از کرایه کردن ماشین با راننده توافق می‌کند که همراه او به شهر مقدس کربلا بیاید تا مسافرانی را که در آنجا منتظر او هستند، به هرجایی که خواستند، منتقل کند، بی‌آنکه جزئیات سفر و مقصد و هدف از آن را بگوید و یا مشخصات مسافران و مقاصد و اهداف ایشان را بیان دارد.

چیزی نگذشته بود که دوست ما ماشین را به شهر مقدس کربلا آورد. راننده ماشین، مرا نمی‌شناخت، همچنان‌که دوستم که ماشین را از او اجاره کرده بود، نمی‌شناخت. ماشین را در کوی «المخیم»، کنار کوچه‌ای که به خانه محمد الخلیب منتهی می‌شد، نگه داشتیم و به او گفتیم که در آنجا منتظر بماند.

آنجا را - که تا حدی از خانه ما دور بود - از آن جهت انتخاب کردم که سفر ما پنهان و مخفی بماند، به گونه‌ای که در آن محل، هرگز آهنگ سفر داشتن بر ما پیدا نباشد.

به جا گذاشتن و وداع

آن‌گاه که خواستیم از خانه خارج شویم، مادر را - با پیشنهاد و رضایت خود او و برای مخفی کردن جریان خروجمان بر هیئت حاکم عراق - در خانه باقی گذاشتیم و برادرم آیه‌الله سید مجتبی هم با او باقی ماند.

سپس بعد از نماز مغرب و عشا، در حالی که مادر و برادر را با اشکهایی روان و دلهایی سوزان وداع می‌کردیم، خارج شدیم. به طرف ماشین که در انتظار ما بود، رفتیم و سوار شدیم، در حالی که راننده ما را نمی‌شناخت؛ من بودم با برادرم آیه‌الله سید صادق و خواهرم و خانواده‌ام. ماشین، ما را از آن مکان به سوی بغداد برد.

همزمان، با دو روضه مبارک: روضه سرور آزادگان امام حسین علیه السلام و روضه قهرمان علقمه ابوالفضل العباس علیه السلام، با آه و ناله و گریه و زاری وداع گفتیم و نگاههای آخر را بر ضریحهای نورانی آن دو افکندیم. وداع، دشوار و پرمشقت بود و آنجا بود که به روضه‌های آن دو خیره شدیم و دل‌های ما به هوای مرقد آن دو به تپش افتاد.

در حالی که از کربلای مقدس دور می‌شدیم، به راننده گفتیم که به سرعت ما را ببرد و شبانه روز به حرکت خود ادامه دهد که به یاری خدای متعال، به سوریه برسیم تا کودکان و زنان، سرمازده و خسته نشوند. راه طولانی بود و فصل، زمستان سرد. راننده هم، چنان کرد و به حرکت خود ادامه داد تا به مرزهای جعلی بین دو کشور عراق و سوریه رسیدیم.

مرزهای نوپیدای جغرافیایی و مشکلات آن

آن‌گاه که به مرزهای عراق و سوریه رسیدیم، پلیس مرزی، طبق قوانین اختناق‌آور غربی، از ما خواست که گذرنامه‌ها و روادید ورود و خروج را ارائه کنیم. آنها را به ایشان عرضه کردیم. به گذرنامه و روادید خروج برادرم آیه‌الله سید صادق، ایراد گرفتند. وی را توقیف کرده، به بازداشتگاه خود منتقل کردند. در آن وضع، امر دایر بود بین ماندن با او و یا اینکه به سفر ادامه دهیم؛ چون ماندن با وی در نجات او مؤثر نبود، بلکه ممکن بود استخبارات عراق از وضع ما مطلع شود و ما را بازگردانند و زندانی و شکنجه کنند، چنان‌که پیش از این، آیینشان بوده است و اکنون هم در زندانی کردن هر عالم و متدین و شکنجه و تنبیه گوی سبقت را از گذشتگان خود ربوده‌اند؛ افزون بر اینکه احتمال می‌رفت ما را بکشند، چنان‌که در گذشته راه و رسمشان بوده و سرشت امروز آنان

است.

در گذشته، خطیب نامدار عراق، شیخ عبدالزهرء الکعبی، قاری مقتل امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، و بسیاری از همگنان و دوستان وی را کشتند، چنان که گروهی از علمای برجسته چون حضرت آیة‌الله شیخ [مرتضی] بروجردی و آیة‌الله شیخ [میرزا علی] غروی و آیة‌الله [سید] ... بحرالعلوم و آیة‌الله سید محمّد باقر و آیة‌الله سید محمّد صدر - قدس الله اسرارهم - و بسیاری همانند ایشان را به قتل رساندند و ترور کردند. این همه، ماجراهایی است مشهور و نمایشهایی است عیان و معروف. افزون بر این، لازم بود با برخی از دوستان تماس بگیریم تا در راه حلّ مشکل برادریم، تلاش کنند.

تصمیم به ادامه مسافرت

آری! بعد از اصرار برادریم آیة‌الله سید صادق، به سفر ادامه دادیم. به پیشگاه خداوند متعال تضرّع کردم و به اولیای او محمّد و آلش - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - توسّل جستیم تا در نجات برادریم سید صادق برای ما شفاعت کنند. پس از آن توانستم که به سید سعید ثابت در کربلای مقدّس او اطلاع دهم که برادریم در شهر مرزی «رطبه» زندانی است. مرحوم سید سعید، مرد بسیار آبرومند و با موقعیت بسیار برجسته اجتماعی بود. به خاطر جایگاه و وجاهتش، دولت یک بار وی را برای مجلس عراق نامزد کرد.

وقتی سید سعید از ماجرا اطلاع یافت، به بخش مرزی رطبه آمد و بار آن مسافرت طولانی را تحمّل کرد و از آنجا که از قبل با بخشدار آن منطقه آشنایی داشت، یک‌راست به نزد او رفت. بخشدار از او استقبال کرد و او را بسیار گرمی داشت و از او خواست که مهمانش باشد. پس از تعارف و احترام متقابل، سید سعید به بخشدار پیشنهاد کرد که از ساختمان‌هایی منطقه و دیدنیهای آن بازدید کنند، که بخشدار، پیشنهاد مهمان گرمی خود را پذیرفت و از ساختمانها و آثار منطقه دیدار کردند. از جمله ساختمانهای

که از آن دیدن کردند، زندان آن بخش بود که هدف اول و آخر دیدار سید سعید از آن بخش بود. در زندان وقتی سید سعید، آیة‌الله سید صادق را دید، به سوی او رفت و بسیار گرم با او سلام کرد و با فروتنی بسیار، دستش را بوسید. بخشدار از این برخورد و فروتنی بسیار در برابر این زندانی به حیرت افتاد و از او پرسید: این کیست؟ سید سعید در پاسخ گفت: ایشان از علمای بزرگ و از شخصیت‌های برجسته اجتماعی است. بعد به توصیف او با اوصافی والا و برجسته می‌پردازد، به حدّی که بخشدار، پس از آن ناچار شد که ایشان را پس از دو روز زندانی، آزاد کند. و من احتمال قوی دادم که سید سعید، باز به دوست بخشدارش پولی داده بود، چنان که عادت او در اصلاح و تمشیت امور بود. و روشن است که اعطای رشوه در این موارد و امثال آن، برای پرداخت کننده، جایز و برای گیرنده، حرام است.

و اما روایتی که می‌گوید: «الراشی و المرتشی کلاهما فی النار؛ پرداخت کننده رشوه و گیرنده آن هر دو در آتش‌اند» و آن روایتی می‌گوید: «لعن الله الراشی و المرتشی و الماشی و من بینهما یمشی؛ خداوند، دهنده و گیرنده رشوه و واسطه بین آن دو را لعنت کرده است»، در باب قضاوت است یا آنجایی است که خواسته شود حقّی باطل شود یا باطلی احیا گردد، چنانکه عادت رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده است. اما اینکه انسان، مالی را به خاطر نجات تجارتش یا به خاطر رهایی زندانی بی‌گناهی یا مواردی از این قبیل بپردازد، اعطای مال برای او جایز و حلال، و برای گیرنده، رشوه و حرام است.

گمرکها دام است و خدعه

پس از آن به سفر ادامه دادیم تا به پاسگاه دیگری رسیدیم. در جای دیگری که گویا گمرک بود، یکی از افراد پلیس، درباره مال و اثاث همراه ما پرسید! به او گفتم: چیزی از اثاث نداریم؛ اما مال، تنها ده دینار همراهمان است. وقتی نشانش دادم، همه ده دینار را

گرفت و گفت: این کار از جهت قانونی، ممنوع است و بردن پول به سوریه مجاز نیست.

ظاهراً دروغ می‌گفت و چنین قانونی وجود نداشت و تنها می‌خواست برای خود، پولی به جیب بزند. راه چاره‌ای پیش رویم نبود، ولی به او گفتم: حال چگونه با این خانواده و این کودکان به سوریه برویم؟ هیچ جوابی نداشت جز آن که بگوید: چه کنم وقتی قانون، چنین حکم بکند؟

آری! این رفتار و امثال این، در میان بعثیان عقلی رایج بود. هر پلیس و کارمندی در قلمرو حکومتش یک دولت مستقل بود و هر کس چنان که می‌خواست، فرمانروایی می‌کرد و چنان که می‌پسندید، عمل می‌کرد.

و به هر حال، اطمینان داشتیم به رغم همه زحمتهایی که به خود دادم و پولهایی که از من گرفتند، در خارج شدن از عراق و وارد شدن به خاک سوریه، برای من از دست علقه‌های بعثی که در زمین تباهی کردند و کشت و دام را از بین بردند و رعب و وحشت در دل‌های مردم آفریدند، راحتی و نجات بود؛ افزون بر اینکه در سوریه دوستانی داشتم که می‌توانستم از آنان قرض کنم.

از ماجراهای بین راه

از پیشامدهایی که در راه سوریه برای ما رخ داد، این بود که شب هنگام به قهوه‌خانه‌ای رسیدیم. هوا بسیار سرد بود و صاحب قهوه‌خانه برای بستن آن آماده می‌شد. به او گفتم: برادر محترم! هوا چنان که می‌بینی، بسیار سرد است و هنگام شب هم هست و این کودکان و زنان همراه هستند. اگر ممکن است، به ما اجازه ماندن در قهوه‌خانه را بده و من در مقابل، مبلغی به شما پرداخت خواهم کرد.

او سر باز زد و به ما اجازه ماندن نداد. داخل قهوه‌خانه شد و گفت: خارج شوید و در بیابان بمانید. می‌خواهم قهوه‌خانه را ببندم. به او گفتم: آیا راضی هستی که با زنان و کودکان، در صحرای سرد، بیتوته کنیم؟

گفت: به من مربوط نیست! بعد ما را بیرون کرد و قهوه‌خانه را بست و رفت.

این رفتار صاحب قهوه‌خانه، بر خلاف قواعد و آداب اسلامی و بر خلاف کرم عربی بود. نمی‌دانم که این برخورد صاحب قهوه‌خانه با ما به توصیه بعثیان عقلی بود یا طبیعی بود و از بخل نفس صاحب قهوه‌خانه نشئت می‌گرفت. آنجا در آن صحرای سرد، آدمی [وضع] کسانی را که مأوا و پناهگاهی ندارند، احساس می‌کند که چگونه به سختی زندگی می‌کنند و چگونه با آسیبها و تلخی زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند و چه سان از سرمای زمستان و گرمای تابستان رنج می‌برند.

در سرزمین سوریه

به هر تقدیر، بعد از تحمّل سرماهای بسیار و بعد از گذشتن از گمرک و مرز و بعد از دیدن غارته‌ها و چپاولها وارد سرزمین سوریه شدیم. در اینجا بود که آسودگی را احساس کردیم و امنیت و آرامش را لمس نمودیم و شیرینی اطمینان و رفاه را چشیدیم و خداوند متعال را به خاطر این نعمت، شکر کردیم و گفتیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحُزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ؛ خدا را سپاس که اندوه را از ما دور کرد، که خدای ما آمرزنده و سپاس پذیر است».

آری! نفس راحتی کشیدیم و خداوند متعال را به خاطر سلامت و برطرف شدن وحشت و ترس، سپاس گفتیم؛ چرا که تا وقتی که در خاک عراق و مرزهای ساختگی آن بودیم، هر لحظه بیم دستگیری و بازگرداندنمان به بغداد و سپردنمان به زندانهای مخوف آن و ترورمان از راه دستگاه اطلاعات (استخبارات) را داشتیم، چنان که پس از آن، برادرمان سید حسن و بسیاری از علمای برجسته را ناجوانمردانه و از طریق توطئه ترور کردند.

اینها خبرهای ما بود از لحظه خروجمان از عراق تا وارد شدنمان به خاک سوریه. و اما خبر آنچه بعد از ما اتفاق افتاد و خبر کسانی

که در عراق و بخصوص در کربلای مقدّس به جا گذاشتیم. آنان از عدم حضورم برای نماز جماعت صبح، غافلگیر شدند و پس از آنکه برای جماعت ظهر هم مرا نیافتند، تعجب کردند و تعجبشان بیشتر شد، آن گاه که برای نماز مغرب و عشا حاضر نشدم. برخی مؤمنان، غیبتم برای نماز را اعتراض علیه اعمال تروریستی و اخراجهای خصمانه‌ای که علفقیان بعثی بر ضد ملت مسلمان می‌خواستند اجرا کنند، تفسیر کرده بودند. برخی دیگر، علت نبودنم را به پناه بردن به حرم امیرمؤمنان علیه السلام و فرود آمدن در کنار آن مرقد منور در نجف اشرف، جهت در امان بودن از مزاحمت علفقیان و دوری از خطرشان دانسته بودند، و چیزهای دیگری که اخبار آنها را زمانی که در سوریه بودیم، به تفصیل شنیدیم.

خداوند متعال را در جوار مرقد حضرت زینب سلام الله علیها و حضرت رقیه سلام الله علیها برای رهایی همه مؤمنان، چه مرد و چه زن، و نجات عراق از دست این باند سرکش، فرا خواندیم.

داستانی به این مناسبت

آنچه گذشت، گوشه‌ای از ماجرای خروجمان از عراق و ترک گفتن آن و اشاره‌هایی به چگونگی خروج بود. داستانهای دیگر و خوشه‌های برجیده دیگری هست که مربوط به زمانی است که در عراق به سر می‌بردیم و از نعمت مجاورت با سرور آزادگان امام حسین علیه السلام و قبل از آن از مجاورت امام امیر مؤمنان علیه السلام و بین این و آن از مجاورت امامان عسکری علیهما السلام در سامرای مشرف برخوردار بودیم. ماجرای که یاد می‌کنم، تنها از باب «الکلام یجزّ الکلام» است که آن وقت که مصادره داراییه‌مان در گمرک عراق و بی‌پول ماندنم را به یاد آوردم، برایم تداعی شد.

ماجرا چنین است که یکبار در راه آمدن از سامرا به کربلا- بودم که پولم تمام شد. آری! از سامرای مشرف به کربلای مقدّس می‌آمدم. وقتی به شهر کاظمین رسیدم، پولم تمام شد و چیزی برایم نماند تا بتوانم سفرم را به کربلای مقدّس ادامه دهم. اینجا بود که رو به سوی خدا کردم و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام برای شفاعت به پیشگاه خداوند سبحان، توسّل جستم تا خداوند، سفرم را آسان کند و در راه نمانم. دعا و توسّل را تمام نکرده بودم که شخصی که او را نمی‌شناختم، از کنارم گذشت و پس از سلام کردن پرسید: شما به طرف کربلای مقدّس می‌روید؟ پس از پاسخ دادن سلام، گفتم: آری.

در حالی که بسته‌ای اسکناس به من عرضه می‌کرد، گفتم: امیدوارم به سلامت به کربلای مقدّس بروید و این را به فلانی برسانید. به سخن ادامه داد و گفتم: امیدوارم به خاطر این زحمت، ببخشید و گذشت کنید. با خوشرویی و انبساط خاطر گفتم: نه! این زحمت نیست، بلکه رحمت است؛ ولی از شما می‌خواهم به من اجازه دهید که در آن تصرّف کنم تا به کربلای مقدّس برسم و بعد به شخص نامبرده تسلیم کنم.

با خنده‌رویی تمام گفتم: شما اجازه دارید. سپس با من خداحافظی کرد و رفت.

در اینجا خدای سبحان متعال را به جهت این که در کارم گشایش به وجود آورد و مشکلم را برطرف کرد، سپاس گفتم، که خداوند سبحان - جلت عظمته - در حدیث قدسی فرموده است:

عَبْدِي! أَذْكَرُنِي فِي الرَّخَاءِ أَذْكَرَكَ فِي الشُّدَّةِ.

بنده من! مرا به هنگام آسایش یاد کن تا تو را به هنگام سختی یاد کنم.

یعنی کسی که خداوند متعال را به هنگام آسایش و توانگری یاد می‌کرده و با آن، مغرور نمی‌شده و در معصیت خداوند، مصرف نمی‌کرده، خداوند او را به هنگام تنگی و سختی، یاد می‌کند و او را از آن نجات می‌دهد و هر آنچه از شدت و تنگی و اندوه و گرفتاری و مشکل هست، برطرف می‌کند.

کشورهای اسلامی و بلاهایی که به خود دیدند!

حوادث تلخ و گرفتاریهای سخت و دشوار، پی در پی بر کشورهای اسلامی به طور عام و بر عراق به طور خاص، وارد شد که در نیمه دوم و واپسین سالهای قرن بیستم بود؛ یعنی در هنگامه کشف طلای سیاه و پیدایش نفت در کشورهای اسلامی، که از یک سو طمعیهای استعمار شرقی و غربی متوجه آنها گردید و نقشه‌پردازی دائم و مستمر آنان برای تسلط بر آنها و غارت کردنشان آغاز شد و از سوی دیگر، غفلت مسلمانان از آنچه در دور و برشان اتفاق می‌افتاد، و عدم التفات کافی نسبت به آنها بود؛ چیزی که شرق و غرب را وا داشت تا در طغیان خود، بیداد کنند و سخت در پی آن باشند که بیشترین زیان را به مسلمانان بزنند و ضررهای بزرگی به ثروتها و اموال، بلکه به جانها و نوامیس آنان برسانند که باعث وقوع حوادث تلخ و رخ دادن بلاهای سخت و دشوار و دست به هم دادن بدبختی‌ها و پیاپی پیش آمدن مشکلات بر کشورهای امن اسلامی، از جمله بر عراق سرفراز ستم‌ستیز گردید تا اینکه برای هر یک از آن حوادث و بلاها داستانهایی دردآور و حکایتی غم‌انگیز شکل گرفت که اگر می‌خواستیم داستانهای هر یک از آن حوادث و بلاها را جمع کنیم، کتابی جداگانه و مجلدی خاص می‌طلبید.

از جمله آن داستانها و حکایتها که درباره برخی از بلاها و رخدادهایی که بر عراق و ملت مسلمان آن گذشت، یادآوری می‌کنم، کودتاهای متوالی و سرایت مفاسد آنها به همه امور و گسترش شر و شرور در همه جا بود، به گونه‌ای که هر یک از دو رودخانه عراق (دجله و فرات) با خون آزادگان و اشک یتیمان و بیوگان در آمیخته شد و در وجب و جب خاک عراق، کشتار نیکمردان و عزاداری بیوه‌زنان و کودکان یتیم، رخ نمود.

نمونه‌ای از آن حوادث تلخ

آری! به همراه گروهی از علمای برجسته، همچون آیه‌الله شیخ جعفر رشتی و علامه سید محمد صادق قزوینی و دیگران، شیخ بزرگوار محمد رضا الشیبی را در بغداد در زمان ریاست عبدالسلام دیدم. شیخ شیبی به بهترین وجه از ما استقبال کرد و به بهترین وجه به ما خوشامد گفت. سپس برخی ماجراهایی که برای وی با نخست وزیر اسبق عراق، نوری السعید اتفاق افتاده بود، حکایت کرد؛ چرا که جناب شیخ، شخصیتی سیاسی و دینی بود و زمانی عضویت مجلس عراق را داشت و رئیس فرهنگستان علوم عراق نیز بود. پس از آن، وی ماجرای زیر را حکایت کرد:

دیروز بر در خانه ما صدای مهممه و هیاهو شنیدم و دریافتم که نزدیک در، ازدحام و تجمع است. گفتم: چه خبر است؟ این همه مه و هیاهو چیست؟ و این تجمع و شلوغی برای چه است؟

گفتند: گروهی بیرون در هستند و ادعا دارند که از «پاسداران ملی (الحرس القومي)» هستند و آمده‌اند تا دختر بزرگ شما را دستگیر کرده به دادگاه ببرند، به زعم اینکه او از توطئه گران علیه نظام جدید است.

با تعجب گفتم: او از توطئه گران است؟! گفتند: آری. با تعجب بیشتر پرسیدم: یعنی او علیه شما توطئه کرده؟ گفتند: آری. تهمت مخوف «توطئه‌گری» در آن روز و در ادبیات حزب حاکم بر عراق، رایج‌ترین اتهام سیاسی بود که با آن، بی‌گناهان را متهم می‌کردند و فرد متهم را برای هر ظلمی که می‌خواستند (از شکنجه وحشیانه و هتک عرض و ناموس و بر باد دادن کرامت و خیانت و قتل و اعدام و بر دار کشیدن) می‌بردند.

گفتم: اینجا باشید تا او را بیاورم.

به سرعت وارد اتاق تلفن شدم و فوری با عبدالسلام عارف، تماس گرفتم و از آنچه پیش آمده بود، او را باخبر کردم و به خاطر وضع فاجعه‌باری که پاسداران ملی در عراق، بخصوص در بغداد، دامن زده بودند، از او انتقاد کردم که این وضع، مخالف امنیت و

آرامش و منافی کرامت و شرف عراقیان است و حکومتش را با خطر زوال مواجه می‌کند.

گفت: چیزی نیست. با آنها بساز تا «پلیس امداد [ضد شورش]» برسد. چند دقیقه نگذشته بود که یک تیم از پلیس امداد از راه رسید و برای زدن و به بند کشیدن تجمع کنندگان بر در، به آنها حمله‌ور شد. آنها را از دم در پراکنده ساختند، برخی را دستگیر کردند و برخی را فراری دادند.

شیخ بزرگوار شبی پی پس از آن گفت: چنین بود که خداوند با فضل خود، ما را از شرّ آنان راحت کرد.

استمرار و ادامه حوادث

آری! شیخ بزرگوار آقای شبی، به جهت موقعیت برجسته او در حکومت و وجاهت رسمی‌اش نزد عبدالسلام عارف، توانست از این ننگ، خلاصی یابد و از شرّ آن گروهک شرور، راحت شود؛ ولی چه کسی به داد شهروندان عادی برسد؟ و چه کسی به مردم بیچاره کمک کند تا آنان را از شرّ اشرار، یعنی پاسداران ملی و امثال آنان نجات دهد؟ ماجرای که بر شیخ گذشت و بر دیگر شهروندان، به شکل فاحشی تکرار شد و جز اندکی، کسی از دست اشرار، نجات نیافت. چه بسیار عفت پاک‌دامنان را که لگدمال کردند و چه تجاوزهایی که به شرافت جوانان نمودند و چه تباهیهایی که روا داشتند و چه کشتار و ویرانیهایی که کردند! همه اینها به جهت نبودن خیراندیشان و نیکوکاران و نبود مشورت و تکثرگرایی و حاکم نبودن قوانین قرآن و اسلام، و حاکم بودن و همدستی سرکشان و بدنهادان و دیکتاتوری و استبداد و قوانین شرقی و غربی بود.

ایستگاههای بازرسی

روزهایی که در عراق بودم، به اتفاق گروهی از علمای برجسته و بعضی دوستان، سفرهای مختلفی به سامرای مشرف و غیر آن، جهت زیارت عتبات عالیات داشتم. برخی از مسافرتها در زمان عبدالکریم قاسم بود که نخستین کودتای عراق را رهبری کرد، پادشاهی را سرنگون ساخت و جمهوری عراق را با شعارهای پرزرق و برق، چون: آزادی، دموکراسی و چیزهایی شبیه به این، بنیاد نهاد؛ ولی شعارهایش خالی از حقیقت بود و با واقع خارجی تضاد داشت؛ زیرا که ستم، کینه‌جویی، استبداد و جور، مظهر برجسته نظام جدید و جمهوری نوپا بود. پیشامدهایی که در سفرم به سامرای مشرف جهت زیارت عسکرین علیهما السلام رخ نمود، دلیل این مدعاست.

آری! به همراه گروهی از علمای پرهیزگار و دوستان نزدیک، از کربلای معلّاً به سامرای مشرف برای زیارت امامان عسکری علیهما السلام مسافرت کردیم. در ماشین هر کس در جای خود قرار گرفت و راننده ما را به مقصد مورد نظر می‌برد. به محض خارج شدن از کربلای معلّاً و پس از اینکه ماشین، اندکی حرکت کرد، نزدیک پاسگاه پلیس که در راه بود، با اشاره مأمور پلیس - که راه را بر ما و بر هر ماشینی که از آنجا می‌گذشت، بسته بود - متوقف شد.

پس از توقف، پلیس بالای ماشین آمد و شروع به بازرسی ما و بررسی مدارکی که همراه داشتیم، کرد و بعد پیاده شد. ماشین حرکت کرد، ولی پس از اندکی رفتن، برای بار دوم در پاسگاه پلیس دیگری توقف کرد و ناگاه، پلیس دیگری داخل ماشین آمد تا ما و چیزهایی را که همراه داشتیم، بررسی کند. سپس پیاده شد.

ماشین ما اندکی به جلو رفت که برای بار سوم، ناگاه نزدیکی پاسگاه پلیس سومی متوقف شد و پلیس سومی داخل ماشین آمد و ما و آنچه را همراهمان بود، بررسی کرد و پیاده شد.

ماشین، اندکی رفت تا برای بار چهارم، توقف کند و برای بار پنجم هم و همین‌طور تا بیست بار! تا اینکه به سامرای مشرف رسیدیم. هر بار که ماشین برای بازرسی توقف می‌کرد، به کسانی که همراه بودند، رو می‌کردم و می‌گفتم: این، از مصادیق آزادی است

که عبدالکریم قاسم برای ملت مسلمان عراق به ارمغان آورده است!

اینها نمونه‌هایی عینی بود که در عمل، شعارهای پُر زرق و برقی را که عبدالکریم علم کرده و فریاد کرده بود (از قبیل آزادی و دموکراسی و جز اینها را) تکذیب می‌کرد؛ و گرنه، آیا از آزادی است که پلیس، هر ماشین و وسیله نقلیه‌ای را در اثنای راه، بیست بار متوقف کند؟ در این توقفها، چه آزادیهایی که صادره می‌شود و چه وقتها که از مسافران تلف می‌گردد و چه حقهایی که از آنان بر باد می‌رود و چه اهانت‌هایی که روا داشته می‌شود.

تفرقه بینداز و حکومت کن! منطق شیطان

از حوادث تلخی که کشورهای اسلامی، بخصوص عراق به خود دید، پاشیدن بذر اختلاف و ایجاد آن بین مردم و رواج تفرقه و تشّت بین افراد ملت واحد و جامعه واحد است، از باب قاعده معروف: «تفرقه بینداز و حکومت کن» که مخالف قرآن است. از جمله آن حوادث که به آتش آن دامن زدند و آن را شعله‌ور ساختند، مسئله گفتن شهادت سوم در اذان بود که شیعه امامی بر آن اجماع دارد که گروهی قائل به جزئیت آن در اذان شده و گروهی به استحباب آن و گروهی دیگر به وجوب آن قائل شده‌اند؛ اما کسی از آنان، قائل به حرمت آن نیست، پس از آنکه ابوذر و سلمان بعد از روز غدیر با آن اذان گفتند و پیامبر عظیم‌الشأن صلی الله علیه و آله و سلم، آن را تأیید کرد و مردود نشمرد.

به ظاهر، چنان که در بعضی کتابها آورده‌ام، در روز غدیر بعد از اینکه رسول خدا، امیر مؤمنان و خلیفه خود علی علیه السلام را نصب کرد، جبرئیل علیه السلام از سوی خداوند فرود آمد و به افزودن «شهادت ثالثه» (أشهد أنّ علياً وليّ الله) در اذان، امر فرمود. آری! از حوادث یاد شده این بود که شخصی عدم جواز آن (شهادت ثالثه) را اعلام داشت و به حرمت آن فتوا داد که به شدت، مایه جوش و خروش در بین مردم گردید. در هجو او بسیار نوشتند و بسیار شعر گفتند و قصیده‌های بلندی را سرودند. از جمله قصیده‌ها و شعرهایی که درباره وی گفتند، این بیت بود:

محي نقطه الباء عند الأذان لتشكره النقطه الرابعه.

نقطه «باء» را در اذان حذف کرد

تا نقطه چهارم، او را سپاس گوید.

مقصود از نقطه «باء»، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است؛ زیرا مراد از نقطه «باء» در «بسم الله الرحمن الرحيم» هم اوست، چنان که در روایات شریف آمده است.

و منظور از نقطه چهارم (النقطه الرابعه)، کمیته کمک‌رسانی بود که به طرفهای غربی وابسته بود، با عنوان «کمک به نیازمندان و امداد به درماندگان عراقی»؛ یعنی کسانی که دیکتاتوری نظام عراق و قوانین رسمی که حاکمان آن از شرق و غرب وارد کرده بودند، آنان را خرد کرده بود؛ قوانینی که بنا بود به جای احکام قرآن و شرایع اسلام باشد که برای ملت، آزادی، رفاه، خوشبختی، شادکامی، علم و بی‌نیازی را تضمین می‌کند.

نقطه چهارم، کوپن نان می‌داد که مَهر کمیته خورده بود و هرکس آنها را به نانوا می‌داد، نان می‌گرفت. علاوه بر کوپنهایی که به مَهر این کمیته بود، کوپنهایی هم بودند که مَهر مرجع بزرگ آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی و مرجع بزرگ دیگر آیه الله سید حسین قمی را داشتند، تا اینکه طرفهای سه‌گانه، به پرداخت کوپنهای نان معروف شدند؛ دو مرجع بزرگ تقلید شیعه و کمیته امداد غربی که شبیه به صلیب سرخ جهانی بود. و من وقتی به نانوایمان حاج حسین در بازار زینبیه برای گرفتن نان مراجعه می‌کردم، می‌دیدم که انواع سه‌گانه کوپنها را دارد و آنها را سه دسته کرده تا به طرفهای مربوط به هر یک بفرستد و در مقابل، پول دریافت کند.

آری! محنت‌های عراق و رنج‌های عراقیان در نیمه پایانی این قرن بسیار بود که اگر می‌خواستیم همه را برشماریم، نیازمند تألیف مجلدهای پُر حجم می‌شد که هر مجلد آن، شامل هزار صفحه می‌شد. این همه، دلالت دارد بر اینکه اگر شرق و غرب، مهار قدرت را به دست بگیرند، چنین نتایج و آثار شومی در پی خواهد داشت. در صورتی که اگر مؤمنان و پیروان صادق پیامبران به قدرت برسند، با مردم به عدل و قسط رفتار می‌کنند و آنان را به ساحل امن و امان و رفاه و بی‌نیازی و سعادت و شادکامی رهنمون می‌شوند.

داستانهایی از مزارهای سوریه

مزار سرهای شهیدان

در سرزمین سوریه، سرزمینی که قرآن کریم درباره آن گفته: «بَارَكْنَا حَوْلَهُ؛ پیرامونش را برکت دادیم»، شماری از مزارهای اهل بیت علیهم السلام وجود دارد، از آن جمله:

مزار حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام، مزار حضرت زینب سلام الله علیها در حومه شهر دمشق، مزار محسن سقط شده، فرزند امام حسین علیه السلام و مزار النقطه.

این مزارهای با عظمت، دارای آثار بزرگ و برکات بسیاری است که موافق و مخالف، و دور و نزدیک، بدانها اعتراف می‌کنند. داستان زیر درباره مزار سرهای شهیدان است که در مقبره «باب الصغیر» واقع است.

یکی از دوستان از متولّی روضه گاه متبرک حضرت زینب سلام الله علیها و او از متولّی روضه گاه «مزار سرهای شهیدان» در دمشق که سید رشید نامی بود، نقل کرد که گفت:

مزار سرهای شهیدان به بعضی تعمیرات نیاز پیدا کرد. دو معمار بودند که یکی از آن دو را دیدم و از او خواستم تا به این مهم پردازد. آن معمار، مسیحی بود. در دمشق تا امروز، مسیحیانی سکونت دارند که دارای پیشه‌های مختلفی هستند و یکی از آنان، همین معمار بود که بر کارهای ساختمانی نظارت داشت.

او کارش را شروع کرد و به ترمیم مزار مقدّس پرداخت. چند روزی نگذشته بود که دست از کار کشید و سید رشید، متولّی مزار را خیر کرد که حاضر به ادامه کار و تکمیل آن نیست!

سید رشید، از این برخورد به شگفت آمد و پافشاری کرد که بر سرکارش باز گردد تا آن را به اتمام برساند و ناتمام نگذارد؛ ولی معمار، خواسته سید رشید را اجابت نکرد و همچنان بر مخالفت خود، اصرار داشت.

سید رشید به او گفت: بر اساس شناختی که از تو دارم، آدم وفاداری هستی و به وعده‌هایت وفا می‌کنی و به من وعده دادی که بر اساس اجرت توافقی، مزار مقدّس را ترمیم کنی؛ ولی تو وفا نکردی و کار را ناتمام گذاشتی!

در اینجا وقتی معمار مسیحی سخن سید رشید را شنید، به او گفت: مرا در تنگنا قرار دادی تا علت وفا نکردن و دست از کار کشیدن و ناچاری‌ام در وفا نکردن به چیزی را که توافق کرده بودیم، بگویم.

آقای سید رشید! به دنبال دست به کار شدن در تعمیر مزار سرهای شهیدان، بر دین و اعتقاد به مسیحیت احساس خطر کردم!

سید رشید با تعجب گفت: چگونه بر دین خود احساس خطر کردی؟

گفت: من مشغول کار بودم. در این میان، چشمم به سردابی افتاد که سرها در آن است. به دقت نگاه کردم، دیدم که خون تر و تازه از آنها می‌جوشد، گویی که این سرها هم‌اکنون از بدن‌ها جدا شده‌اند، با آنکه می‌دانیم بیش از هزار و اندی سال است از بدن‌های خود جدا شده‌اند، چنان‌که در تاریخ، معروف است.

بعد افزود: تازه ماندن سرها که خاک، آنها را نابود نکند و زمان و گذشت روزگار، محاسن آنها را تغییر ندهد، نشان می‌دهد که

این شهیدان، نزد خداوند متعال، مقام بزرگی دارند و آنان بر حق‌اند و آنچه را که مسلمانان می‌گویند، درست است و قرآن و اسلام و پیامبر اسلام و اهل بیت او همه حق‌اند و این، چیزی است که با اعتقاد من به مسیحیت، تنافی دارد، چرا که آنچه حق است، دین مسیح است! این ماجرا، اعتقاد را درباره مسیحیت متزلزل کرد و از این رو، تصمیم به دست کشیدن از کار و مطالعه درباره اسلام گرفتم تا از صحت دین اسلام و نسخ دین مسیح، مطمئن شوم. پس از این، خواهم اندیشید که اسلام را انتخاب کنم یا بر مسیحیت بمانم.

در این هنگام، سید رشید با تمام وجود به او گفت: بنا بر این، آنچه را که بر دین خود خطر می‌دانی، به هر حال برای تو حاصل شده؛ ولی این، منافاتی با ادامه کار و تکمیل مرمت مورد توافق ندارد؛ چرا که تحقیق، یک چیز و ترمیم، چیز دیگری است. یکی با دیگری ارتباط ندارد و بنا بر این، چیز مطلوب برای تو انجام دادن تحقیق و ترمیم با هم است.

معمار، پس از آن همه سخن که گفته شد و اصرار سید بر ادامه کار گفت: من تصمیم به دست کشیدن از کار گرفته‌ام و بعد از این، آمادگی تکمیل و اتمام کار را ندارم.

در اینجا بود که سید رشید از اصرار بر ادامه کار، دست برداشت و اجرتی که او مستحق آن بود، به وی پرداخت کرد. بعد از آن، سید رشید، معمار دیگری را پیدا کرد تا بازسازی را تکمیل کند و آنچه را که از تعمیر مزار مبارک باقی مانده بود، به اتمام برساند.

مزار محسن فرزند امام حسین علیه السلام

دوستی داشتم که از رفقای قدیمی‌ام بود و شیخ ابراهیم الضریر خوانده می‌شد. او سوری بود و در شهر حلب زندگی می‌کرد. وی در مزار محسن، فرزند سقط شده امام حسین علیه السلام که در آنجا به نام «شیخ محسن» معروف است، اقامه نماز می‌کرد. عمرش هم طولانی بود و از صد سال می‌گذشت.

او به من گفت: در جریان حادثه‌ای بدن محسن فرزند امام حسین علیه السلام ظاهر شد که بیشتر از هزار سال پیش، در حالی که جینی در شکم مادر خود بود، سقط شد و همچون عمویش - که رسول خدا او را در شکم مادرش فاطمه سلام الله علیها محسن نامید- با سقط شدن به شهادت رسید.

در حالی بدن محسن ظاهر شد که تازه و با طراوت بود، گویی که هم اکنون شهید شده و الآن از شکم مادر، سقط گردیده است. بسیاری از مردم آن را دیدند و به کرامت این بیت پاک در پیشگاه خداوند، پی بردند و آن را به عنوان معجزه آنان شناختند. پس از آن، بدن را کفن کردند و به مرقدهش بازگرداندند و بر روی آن گنبدی بنا کردند و پیرامون آن مسجدی ساختند که امروز برای مسلمانان، مزار است و از همه جا به سوی آن عزیمت می‌کنند.

مزار النقطه

در شهر حلب و در جوار مزار محسن فرزند امام حسین علیه السلام، مزار دیگری است که زائران از تمام نقاط به آن رو می‌آورند و وارد شدگان از جاهای دور و نزدیک از آنجا بار سفر می‌بندند و به «مشهد النقطه» یا «مزار النقطه» شهرت دارد.

از آن رو بدان «مشهد النقطه» می‌گویند که در آن زیارتگاه مبارک، صخره‌ای است که بر آن نقطه خونی است از خون سر امام حسین علیه السلام. بنی امیه پس از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام در کربلا دستور دادند که سرهای شهیدان به شام حمل شود. حاملان سرهای شهدا در راهشان به دمشق، از اطراف شهر حلب گذشتند. در اینجا و در این منطقه مشخص - که منطقه‌ای کوهستانی است در غرب حلب و در یکی از ارتفاعات آن که به «جبل الجوشن» یا «جبل النحاس» معروف است - مادر

محسن، جنین خود محسن را از شدت خستگی راه و صعب العبور بودن منطقه و دشواری مسافرت با مرکبها و برهنگی ناقه‌ها، سقط کرد.

در اینجا بود که آنان را پیاده کردند تا محسن را دفن کنند. در همان منطقه، سر امام حسین علیه السلام را بر روی سنگی که آنجا قرار داشت، گذاشتند. قطره خونی از سر شریف امام حسین علیه السلام بر آن سنگ چکید که بر آن به جوش آمد و بدین طریق، معجزه امام بر آن صخره ظاهر شد. از این رو، سیف‌الدوله همدانی گرداگرد آن، صندوقی و ضریحی ساخت و گنبدی بر روی آن بنا نمود و در اطراف آن، مسجدی بر آورد.

شیخ ابراهیم یادآوری کرد: وقتی جنگ به رهبری بریتانیا از یک طرف و مسلمانان به رهبری عثمانیان از طرف دیگر بر پا بود، مزار محسن فرزند امام حسین علیه السلام را انبار مهمات و مخزن تدارکات و اسلحه قرار داده بودند و از مزار شریف، بهره‌های نامشروع می‌بردند، به گونه‌ای که آن را منطقه نظامی کرده بودند، با اینکه مرکز عبادت و زیارت بود. در این هنگام، مهمات موجود در مزار شریف منفجر شد و مزار را ویران کرد.

شیخ ابراهیم از شیخ محمد دحدوح که از علمای حلب بود و وی از پدرش نقل می‌کرد که وقتی مزار به سبب انفجار هولناک ویران شد، آن صخره مقدس را به جامع زکریا منتقل کردند. وقتی که در آنجا قرار دادند، صخره تکان خورد و به لرزه درآمد، به نحوی که قرار نداشت. از این وضع دانستند که آنجا جای مطلوبی برای صخره نیست. جایش را تغییر دادند، باز استقرار نیافت. شخصی پیشنهاد کرد که صخره بر روی چارپایی گذاشته شود تا رها به تنهایی سیر کند. چنین کردند. آن حیوان حرکت کرد و آنان به دنبال آن رفتند تا اینکه به نزدیکی مقام محسن فرزند امام حسین علیه السلام رسید و در آنجا توقف کرد. از اینجا دریافتند که خون امام حسین علیه السلام مشتاق فرزند وی بود. سنگ را برداشتند و در آنجا گذاردند. آرام گرفت تا اینکه ساختمان «مزار النقطه» به انجام رسید و صخره به جای خود منتقل شد که همچنان آنجاست و مؤمنان برای زیارت آن، مسافرت می‌کنند و خداوند را در آنجا می‌خوانند و خداوند هم حاجت‌هایشان را روا می‌کند.

داستانهایی از مزارهای عراق

مزار حضرت عباس علیه السلام

پدر همسر حاج صالح معاش (ره) که از مردان نیک بود و در کربلای مقدس سکونت داشت، ماجرای زیر را نقل می‌کرد: در روزهای پایانی حکومت عثمانی و پیش از آنکه انگلیسیها عراق را اشغال کنند، عثمانیان، ارتش بزرگی که مرکب از سربازان ترک بود، برای نابودی کربلا و قتل عام اهالی آن اعزام کردند.

وقتی ارتش به کربلا رسید، از طرف شمالی آن، یعنی از طرف دروازه بغداد، وارد شهر شدند، چون از بغداد می‌آمدند. اولین چیزی که آنان در راه با آن روبه‌رو می‌شدند، حرم حضرت عباس علیه السلام بود.

ارتش ترک در هنگام غفلت مردم، وارد شهر شدند. مردم شهر، توان مقاومت و ایستادگی در برابر آنان را نداشتند و به این جهت، به حرم ابوالفضل‌العباس علیه السلام پناه بردند و به او توسل جستند تا خداوند، شرّ ترکان را از آنان دور کند.

در این اوضاع و احوال، ارتش داخل کربلا پیشروی می‌کرد تا نقشه شومش را اجرا کند. ناگهان آتش شعله‌وری از سوی گنبد منور روضه گاه بیرون آمد و ترکان را احاطه کرد که باعث فرار آنان شد، چنان که گویی ابوالفضل‌العباس علیه السلام را می‌بینند که با شمشیر خود، به آنان حمله‌ور شده است!

آری! ترکان دچار هزیمت شدند و از کربلا به طرف دروازه بغداد فرار کردند؛ یعنی به همان طرفی که از آن آمده بودند، در حالی

که به زبان ترکی فریاد می‌زدند: «امام عباس گلدی؛ امام عباس، خود به ما حمله کرده!». اهل سنت، احترام حضرت عباس را دارند و از خشم او می‌ترسند و کلمه «امام» را برای او به کار می‌برند.

عموم [پدر همسر] حاج صالح معاش می‌گفت: من آتشی را که از طرف گنبد منور روضه‌گاه حضرت عباس خارج می‌شد، دیدم و همه آن را مشاهده کردند.

این چنین بوده و هست که ابوالفضل العباس علیه السلام، پناهنده را حمایت می‌کند و به مهمان خود، پناه می‌دهد و امید کسانی را که به روضه‌گاه او پناه می‌برند و به حرم او پناهنده می‌شوند، ناامید نمی‌کند و از مجاورانش و اهالی شهرش به دفاع برمی‌خیزد. او بود که ارتش ترک را شکست داد و نگذاشت به کربلا و اهالی آن آسیبی برساند.

در روضه‌گاه ابوالفضل علیه السلام

در کربلای معلّی دوستی داشتم که از علما بود و به «شیخ توکلی» شهرت داشت که امروز از علمای شهر مقدّس قم است. او ماجرای زیر را برایم نقل کرد و گفت: روزی به زیارت مرقد ابوالفضل العباس علیه السلام رفتم. وقتی داخل روضه‌گاه شدم، دیدم که مردم به طرف در فرار می‌کنند. تعجب کردم و پرسیدم که: چه خبر است؟

گفتند: به داخل روضه‌گاه و نزدیک ضریح نگاه کن!

نگاه کردم، دیدم که زنی سخت به ضریح بسته شده و ابوالفضل علیه السلام، او را گرفتار ساخته است. آن زن به خیانت متهم شده بود و او انکار می‌کرد. داوری را به حضرت عباس واگذار کرده و سوگند را نزد او قرار داده بودند. او به دروغ، سوگند یاد کرده بود. از این رو، آنچه باید به او برسد، رسیده بود.

بعد از ضریح جدا شد و اندکی از آن دور ماند و ناگاه و برای بار دوم به شدت ضریح کوبیده شد. سپس بار دیگر از ضریح جدا شد و چند گامی دور شد و برای سومین بار، سخت به ضریح کوبیده شد، در حالی که فریاد می‌زد و ضجه برمی‌آورد.

رعب، مردم را فرا گرفته بود و از شدت وحشت، فرار می‌کردند و بار آخر، وقتی که با شدت تمام بر ضریح کوبیده شد، ضجه‌ای زد و به حالت اغما افتاد. در این هنگام، خانواده و بستگانش آمدند و او را به خارج از روضه‌گاه متبرک برده، در یکی از حجره‌های محیط به صحن شریف قرار دادند که در آنجا فوت کرد.

بعد، شیخ بزرگوار، در حالی که از ماجرا هیجان‌زده شده بود، چنان‌که گویی منظره ترسناکی را که برای ما حکایت می‌کرد، می‌بیند، افزود: من نیز همچون بقیه زائران، از شدت رعبی که از مهابت قضیه بر من وارد شده بود، بر خود تسلط نداشتم و نتوانستم نظاره‌گر حادثه بمانم و به سرعت تمام، از روضه‌گاه مبارک حضرت عباس علیه السلام، در حال لرزش از رعب و وحشت، خارج شدم.

در حرم امام موسی بن جعفر علیه السلام

نراقی - قدس سرّه - که یکی از علمای بزرگ ماست، در یکی از کتابهایش آورده است: یک بار به عتبات مقدّس سفر کردم و در شهر کاظمین به زیارت دو امام همام: امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام محمد بن علی الجواد علیه السلام مشرف شدم. وقتی در روضه‌گاه متبرک، مشغول قرائت زیارت مأثور بودم، ناگاه دیدم گروهی که با هم کشمکش داشتند، وارد روضه‌گاه شدند. سپس زنی از بین خود را به طرف ضریح جلو انداختند تا بر پاکی خود، سوگند یاد کند، چون متهم به خیانت بود و انکار می‌کرد.

یکی از خادمان روضه آمد و به او به شدت هشدار داد که به دروغ، سوگند یاد نکند. بعد به او گفت: «این چنین سوگند بخور» و کیفیت آن را به او یاد داد. پس از آنکه سوگند خورد، به یک‌باره از زمین، چند ذراع بالا آمد و با تمام قدرت و با شدت بر زمین

زده شد. بار دوم به اندازه دفعه سابق از زمین بالا رفت و به شدت بر زمین خورد، به نحوی که از حال رفت و صدایش خاموش شد. بعد از آن، هر بار بلند ضجه می‌کرد و فریادهای عجیب و غریب بر می‌آورد. وقتی برای خانواده‌اش و تمام مردم معلوم شد که به دروغ سوگند یاد کرده است، آمدند و او را به خارج از حرم بردند. ملا احمد نراقی - قدس سره - می‌گوید: از این واقعه به شدت متأثر شدم و از سرنوشت و سرانجام آن زن پرسیدم. معلوم شد دو روز پس از آن جریان، وفات کرده است.

در محضر سبع الدجیل: سید محمد علیه السلام

سید محمد علیه السلام که میان عراقیان به «سبع الدجیل (شیر دجیل)» معروف است، فرزند امام هادی علیه السلام است و دارای مزاری مشهور در شهرستان «بلد» است و در بین راه کاظمین و سامرا و نزدیک بخش «دجیل» واقع است که صدام خودسر، وقتی مورد سوء قصد قرار گرفت، مردم آن را قتل عام کرد.

به هر حال، سید محمد، معروف به فضل و جلالت و کرامتهای خارق‌العاده است. بسیاری از مردم به زیارت او مشرف می‌شوند و برای او نذر می‌نمایند و هدایای بسیار، پیشکش می‌کنند و در محضر او و به حق او از خدا طلب حاجت می‌کنند. عربها در آن منطقه از او حساب می‌برند و می‌ترسند و نگرشی خاص نسبت به او دارند.

وی در پیشگاه خداوند، دارای منزلتی عظیم بود و نزد امامان طاهر علیهم السلام، مقام بلندی داشت تا جایی که وقتی فوت کرد، برادرش امام حسن عسکری علیه السلام گریبان خویش را پاره کرد.

پدرم (ره) ماجرای زیر را درباره سید محمد، فرزند امام هادی علیه السلام نقل می‌کرد:

من در زمانی که در سامرای مشرف، مجاور امامان عسکری علیهما السلام بودم. یک بار که در روضه گاه متبرک به زیارت مشغول بودم، ناگاه یکی از زائران که مردی تنومند و خوش سیما بود، به حالتی شبیه به اغما در آمد و درباره اموری که به غیبگویی می‌مانست، شروع به صحبت کرد. عربها از این حالت به اینکه: «سید محمد به واسطه او فریاد زد» تعبیر می‌کردند.

پدرم (ره) گفت: این مرد، شروع به مخاطب قرار دادن برخی از مردم با نامهایشان کرد و می‌گفت: «ای فلان! چرا پیش من آمدی، حال آنکه مقروض بودی؟» و به دیگری می‌گفت: «ای فلان! چرا به نذرت وفا نکردی؟» و به شخص سومی خطاب می‌کرد: «ای فلان! قربانی‌ای که قرار بود در مزار من بکشی، کجاست؟».

پدرم (ره) افزود: در روضه گاه متبرک، خطیب نامور امام حسین علیه السلام عبد علی نجفی حضور داشت که ناگهان، مرد متکلم او را با نام، مخاطب قرار داد و گفت: «و تو ای شیخ خطیب عبد علی! چرا نذر خود را که فلان چیز است، به جا نیاوردی؟».

شیخ عبد علی به محض اینکه سخن آن مرد را شنید، از ترس به لرزه در آمد و دلش به تپش افتاد و وحشت شدیدی وی را فراگرفت؛ چون آن چیز را نذر کرده و در ادای نذرش سستی روا داشته بود.

در این هنگام با ترس رو به ضریح آورد و با دو دست، ضریح را گرفت و در حال عذرخواهی گفت: توبه ای آقای من! توبه ای آقای من! من نذرم را در اسرع وقت، برای شما به جا می‌آورم. بعد از روضه گاه متبرک بیرون رفت تا به نذرش وفا کند.

در اینجا بود که یقین و اخلاص و مودت من به سید محمد، روز افزون شد.

آری! این کرامت و امثال آن، مختص سید محمد فرزند

امام هادی علیه السلام نبود؛ بلکه به طور کلی در تمام مزارهای مقدس اهل بیت علیهم السلام و وابستگان ایشان، از جمله نوادگان صالح آنان مشهود است و همه از چنین کرامتهایی از مرقد امامان بقیع علیهم السلام و مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و

روضه گاه امیرمؤمنان علیه السلام و مرقد

امام حسین علیه السلام و مرقد امامان در شهرهای کاظمین و سامرا و مشهد الرضا علیه السلام سخن می‌گویند. خداوند، زیارتشان را در دنیا و شفاعتشان را در آخرت و همراهی‌شان را در بهشت برین، روزیمان کند. **إن شاء الله!**

مزار احمد بن هاشم

در یک فرسنگی کربلای معلّـ و نزدیک شهر معروف «اشثائه»، مزار آبرومندی است که به مزار احمد بن هاشم، شهرت دارد. بسیاری از مردم در وقتی خاص و موسمی معین برای زیارت به آنجا عزیمت می‌کنند.

یک بار به اتفاق خطیب مشهور مجالس امام حسین علیه السلام شیخ بزرگوار عبدالزهراء الکعبی با کسانی که به زیارت وی می‌رفتند، روانه شدیم. وقتی رسیدیم، دیدیم که مزار متبرک وی در صحرائی بی آب و علف است که از ساختمانها و بنا خالی است و در آنجا زائران، هنگام حضورشان برای زیارت در چادرهایی که در آنجا برای زائران تهیه شده بود، سکونت می‌کردند. چادرها بسیار زیاد بودند، برای اینکه شمار زائران، بسیار زیاد بود. آنها از همه نقاط عراق، از جمله: بصره، عماره، دیوانیه و شهرهای دیگر می‌آمدند.

در آنجا مردم، غالباً قوچ و گوسفند، بسیار می‌کشتند. مقداری گوشت را هم به ما اهدا کردند و گفتند: مردم، حاجتهایی دارند. از این رو، احمد بن هاشم را به درگاه خداوند متعال در برآوردن حاجتهای خود، واسطه قرار می‌دهند و برای او قربانی نذر می‌کنند که خداوند، حاجتهای آنان را روا کند. از این جهت، برای ادای نذرشان برای زیارت او روی می‌آورند. این عادت در هر سال، جاری و ساری است و زائران به زیارت او می‌روند.

درباره نسب سید جلیل، احمد بن هاشم، جستجو کردم و درباره شجره علوی وی به تفحص پرداختم که دیدم نسب شریف وی به سید ابراهیم مجاب، فرزند سید محمد صابر، فرزند امام موسی کاظم علیه السلام می‌رسد که در رواقی از رواقهای روضه گاه متبرک امام حسین علیه السلام مدفون است که در جهت شمال غربی حرم واقع است. نسب وی با یازده پشت به جدّ اعلايش امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد.

اگر این وضع کسی است که نسبش دور است و با یازده واسطه به اهل بیت علیهم السلام می‌رسد، پس کسانی که نسب نزدیک دارند و خود اهل بیت علیهم السلام، چگونه خواهند بود؟

روضه گاه حرّ بن یزید ریاحی

حرّ بن یزید ریاحی (رض) یکی از شهدای کربلاست که در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. او می‌خواست از نخستین شهیدانی باشد که به اذن امام علیه السلام در سرزمین کربلا به خاک افتادند؛ چون او نخستین کسی بود که در ماجرای معروف، متعزّض امام علیه السلام شد و راه را بر او بست.

در روز عاشورا بعد از اینکه همه شهید شدند، ابن سعد دستور داد که سرهای شهیدان از تن جدا شود و بر فراز نیزه‌ها به کوفه و شام اهدا شود. همچنین دستور داد که با تازاندن اسبان بر بدنهای پاکشان، آنها را لگد کوب کنند.

قبیله حرّ که فرزندان ریاح بودند و حر، بزرگ و سالار آنان، وقتی از این جریان باخبر شدند، از ابن سعد خواستند که به آنان اجازه دهد تا حر را از میدان جنگ دور کنند و وی را به دور از آن دفن کنند. ابن سعد اجازه داد. از این رو، وی را حمل کردند و در مزار وی که تا به امروز معروف است، دفن کردند.

آری! حرّ در مسافت یک فرسنگی کربلا و در جهت مغرب دفن است و دارای ضریح، مرقد، گنبد و روضه گاه و صحن وسیع و بزرگی است که به روضه گاه احاطه دارد. زائران، نه تنها از عراق، بلکه از همه جای جهان به زیارت او می‌آیند و برای او نذر

می‌کنند تا در پیشگاه خداوند متعال، جهت برآوردن حوایج او را واسطه قرار دهند تا برآورده شود، بخصوص دختران و پسران جوان برای تسریع در امر ازدواج به زیارت وی می‌آیند و به نحو خاصی نذر می‌کنند تا حاجت‌هایشان روا شود. آنان، ابیاتی از شعر عامیانه و رایج را بر ضریح متبرک وی می‌نویسند که حاکی از مکنونات قلبی آنان، یعنی همان درخواست تسریع در امر ازدواج است.

داستانهایی از مزار حضرت زینب سلام الله علیها

از برکات مزار حضرت زینب علیهم السلام

وقتی خداوند برادر شهیدم سید حسن را از زندان مخوف عفلقیان و شکنجه‌های قساوت آمیز و وحشیانه‌ای که بر ضد بی‌گناهان به کار می‌بردند، نجات داد، جهت معالجه و بازیابی تواناییهای خود، عراق را ترک گفت و به سوریه و لبنان رفت. وی در سوریه به تأسیس «حوزه علمیه زینبیه» همت گماشت و در لبنان، «مدرسه الإمام مهدی علیه السلام» را تأسیس کرد که در لبنان از آن بازدید کردم، چنان‌که از «حوزه علمیه زینبیه» بازدید کردم که امروز و تا لحظه نگارش این سطور، حوزه‌ای فعال است و صدها تن از روحانیان و علمای بزرگ را در خود جای داده است. خوب است بدانیم که در جوار حضرت زینب سلام الله علیها بیش از هزار طلبه مشغول به تحصیل و فارغ التحصیل وجود دارد.

آن برادر شهید، در تأسیس حوزه زینبیه با دشواریهای سخت و تنگنای بسیار رو به رو شد. این اقلیم، زمانی پایتخت امویان بود و بسیار دشوار می‌نمود که حوزه علمی شیعی به شکل حوزه‌های علمی متعارف در عراق و ایران، در آن تأسیس شود. آری! آن برادر شهید با فشارهای روزافزون مواجه شد و بسیاری از روحانیان، راهی زندان شدند و نابسامانیها از هر سو آنان را در بر گرفت و دنیا با این فراخی بر آنان تنگ شد. و بار گران آن مشکلات بر دوش آن برادر شهید بود که هرگاه منفذی نمی‌یافت تا از طریق آن بتواند به کار خود ادامه دهد، به حرم حضرت زینب سلام الله علیها می‌آمد و با خشوع در برابر ضریح متبرک او می‌ایستاد و از او می‌خواست که در پیشگاه خداوند، واسطه گردد تا برای او و دوستان و برادران روحانی‌اش و برای استمرار کار حوزه که به نام او تشرف یافته، گشایش حاصل شود. هنوز آن برادر شهید از نزد مزار حضرت زینب سلام الله علیها باز نگشته بود که می‌شنید برای همه برادران و دوستانش گشایش حاصل شده و فشارهایی که بر آنان و حوزه علمیه بود، برطرف شده است.

حضرت زینب سلام الله علیها به داد زائرش می‌رسد

یکی از دوستان که به زیارت حضرت زینب سلام الله علیها مشرف شده بود، ماجرای زیر را برایم نقل کرد و گفت: در حرم حضرت زینب سلام الله علیها مشغول زیارت بودم که زنی عراقی با گریه و زاری آمد و به حضرت زینب سلام الله علیها پناه برد و به آن حضرت توسل جست و می‌گفت: ای بانوی من! مالم را سرقت کردند و مالی ندارم که با آن به کشورم بازگردم. در این کشور غریب چه کار کنم؟

زن چنان با گریه و زاری این را تکرار می‌کرد که حسّ ترحم مردم و اهتمام آنان به مشکل او را برانگیخت و مالی درخور برای او جمع‌آوری کردند و به او دادند. از گرفتن آن، خودداری کرده، گفت: من تنها مالم را می‌خواهم و جز از حضرت زینب سلام الله علیها قبول نمی‌کنم.

بعد به گریه و زاری ادامه داد و کسی نتوانست او را آرام و به گرفتن مال جمع شده که به او تقدیم کرده بودند، متقاعد کند. زن عراقی از گریه و زاری و اظهار حزن و اندوه خود به حضرت زینب سلام الله علیها باز نمی‌ایستاد. در این حال بود که ناگهان، زنی

سوری داخل حرم شد و به طرف او آمده، کیف دستی‌ای که در آن پول بود، به او داد و گفت: آیا این از آن توست؟ زن عراقی وقتی کیف را دید، با فریاد گفت: آری، این کیف من است. آیا پولها در آن است؟ گفت: آری، پولها در آن است. آنها را بشمار.

زن کیف را گرفته، باز کرد و پولش را شمرد. وقتی شمردن را تمام کرد، با خوشحالی فریاد زد که: آری، تمام است و چیزی از آن کم نشده است.

او بعد از تشکر از زن به طرف ضریح حضرت زینب سلام الله علیها رفت و گفت: بانوی من! از تو بسیار سپاسگزارم. ای دختر امیر مؤمنان! شهادت می‌دهم که تو بهترین ملجأ و پناهگاهی. کسی که به شما امید بست، ناامید نمی‌شود و کسی که به شما پناه آورد، گمگشته نمی‌گردد.

پس از آن، مردم به طرف زن سوری آمدند و پرسیدند که چطور کیف را پیدا کرده و از کجا دانسته که صاحبش در حرم شریف است.

گفته بود که: صاحب کیف، زائری عراقی است و در دمشق، در مسافرخانه منزل کرده بود. در مسافرخانه پیشکارانی داریم که به زائران خدمت می‌کنند. به طور اتفاقی یکی از زنان خدمتکار، وارد اتاق زائر عراقی می‌شود تا به او خدمت کند که می‌بیند به خواب رفته و کیف پولش در کنار اوست. شیطان او را وسوسه می‌کند، پول را بر می‌دارد و بیرون می‌رود.

زن خدمتکار که پولهای زن زائر را برداشته بود، کرده خود را مخفی داشت، بی آنکه ما خبر داشته باشیم تا اینکه یک ساعت قبل، ناگهان با کیف و در حال گریه نزد من آمد و گفت: بانوی من، توبه! شیطان مرا وسوسه کرد که کیف زن زائر عراقی و آنچه را در آن بود، برداشتم و ماجرا را از همه کتمان کردم. چند لحظه پیش چرت می‌زدم که ناگاه حضرت زینب سلام الله علیها را در خواب دیدم که به من دستور می‌داد مال را به صاحبش، زن زائر عراقی برسانم و گفت: «او الآن در روضه گاه و حرم من است. زود آن را به او برگردان» و به من هشدار داد و تهدید کرد اگر چنانچه به دستور او عمل نکنم... این بود که وحشت‌زده از خواب پریدم و کیف را برای تو آوردم. بانوی من! به دادم برس و آن را به صاحبش در حرم حضرت زینب سلام الله علیها برسان.

کیف را گرفتم و به سرعت از دمشق به حرم حضرت زینب سلام الله علیها آمدم تا آن را به صاحبش برسانم. وقتی آمدم، ماجرا را چنان که گفته بود، دیدم.

این اتفاق عجیب که بر کرامت حضرت زینب سلام الله علیها و مقام والای او در پیشگاه خداوند دلالت دارد، زمانی پیش آمد که حدود پنجاه سال پیش همراه پدرم برای رفتن به حج در سوریه بودیم.

قرآن، مایه سعادت دنیا و آخرت

زمانی که در کویت بودم، جوانی پیش من آمد که خسته و کوفته بود و آثار بیماری بر پیشانی‌اش نمایان بود و علامتها و عوارض آن چهره‌اش را می‌پوشانید. از دیدن او متأثر شدم. به او گفتم: حالت چطور است؟

با حزن و اندوه گفت: الحمد لله.

گفتم: خدا به شما شفا عطا کند. آیا بیماری؟

گفت: آری، ولی...

گفتم: منظور تو از «ولی» چیست؟

گفت: ولی بیماری من که از آن رنج می‌برم، چون بیماریهای متعارف نیست.

گفتم: خدا - إن شاء الله - شفا دهد. چگونه بیماری تو شبیه به بیماریهای متعارف نیست؟

گفت: چون هر وقت به پزشکان مراجعه کردم، مرا مسخره کردند و مرا به ریشخند گرفتند. و هر وقت به حکیمان رجوع کردم، به من خندیدند و چیزی به من دادند که برای بیماری‌ام سودی نداشت.

گفتم: از خداوند مسئلت می‌کنم که به تو سلامت ببخشد و بر توست که از رحمت خداوندی مأیوس نشوی و از دعا به درگاه او و توسل به حضرت رسول و اهل بیت علیهم السلام خسته نگردی.

گفت: آری آقای من! خدای متعال، کمکها و راهنماییهای شما را سپاس گوید. بعد افزود: گوشه‌ای از بیماری‌ای که می‌کشم، برای شما بازگو می‌کنم و از شما می‌خواهم برای علاج و شفایم، مرا راهنمایی کنی.

گفتم: بیماری تو چیست که از آن رنج می‌بری؟

گفت: هر وقت آماده خواب می‌شوم و در بستر خود آرام می‌گیرم که بخوابم، زنی از جنیان مزاحم من می‌شود و خواب را بر من حرام می‌کند.

گفتم: چطور از خواب محروم می‌کند؟

گفت: در ابتدای به بستر رفتنم، می‌آید و با من بی‌توجه می‌کند و تا صبح با نیشگون گرفتن، نمی‌گذارد بخوابم، چون نیشگون‌نمایش بسیار دردناک است و اثرش بر همه بدنم می‌ماند و جایش سیاه می‌شود. چون صبح می‌شود، مرا ترک می‌کند و می‌رود و من اندکی به خواب می‌روم.

وقتی من این را شنیدم، برای شفای او دعا کردم و بر روی کاغذی برای او قلائل چهارگانه (قل یا ایها الکافرون، قل هو الله أحد، قل أعوذ برب الفلق و قل أعوذ برب الناس) و آیه الکرسی و آیه السخره را نوشتم و به او گفتم که آن را با خود داشته باشد و برای تندرستی، نجات و راحتی او از این گرفتاری او دعا کردم.

جوان از این کار بسیار شادمان شد، با من خداحافظی کرد و رفت.

پس از گذشت یک هفته، پیش من آمد، در حالی که آثار شفا بر رخساره‌اش نمایان بود و شادمانی چهره‌اش را می‌پوشانید و بسیار خوشحال می‌نمود. از من تشکر فراوان کرد و مبلغی پول به من عرضه داشت و بر من اصرار کرد تا قبول کنم؛ ولی از گرفتن آن خودداری کردم و در حالی که کوشش داشتم برای باز پس گرفتن پول او را قانع کنم، گفتم: اگر مال را بگیرم، اثر دعا از میان می‌رود؛ چون اخلاص و تقرب، اثر خود را دارد و اگر آن کار به خاطر پول باشد، آن اثر در بین نخواهد بود.

در این هنگام، پول را به جیب خود برگرداند و از من تشکر کرده، خداحافظی کرد و رفت.

بازگشت به اصل مطلب

خروج ما از عراق به سوریه و از آنجا به لبنان و بعد به کویت و سرانجام به ایران، نوعی همدلی و همدردی بود با برادران ما که حاکمان سرکش، پس از آن بیرونشان کردند.

چنان که برای من نوعی رحمت بود؛ چرا که به زیارت بسیاری از مزارهای اهل بیت علیهم السلام و تشرف به مشاهد متبرک ایشان موفق شدم، همان‌طور که توفیق یافتم تا با همکاری خوشایند برادران نیکوکار و دوستان باوفا، مؤسسه‌های دینی و فرهنگی و خیریه و اجتماعی در چند کشور، خصوصاً کشورهایهایی که از آنها گذشتم، تأسیس کنم. مثلاً در کویت، موفق به تأسیس مدرسه، کتابخانه، حسینیه، مسجد، هیئات مذهبی و مجله و جز اینها شدیم. شاید مجموع آنها به صد مؤسسه بزرگ و کوچک برسد که بحمد الله تا امروز، پاینده و پا برجاست و به اذن خدا، هر آن ثمر می‌دهد. این همه بجز چند مجله‌ای است که تعطیل شد، مثل: «الفتاء التقدیمیة» که ویژه زنان بود و «الإیمان» که مشترک بود.

پس از آن ملاحظه کردم که مجلات ویژه زنان منتشر می‌شود و توسعه پیدا می‌کند و رو به افزایش و فراوانی دارد تا آنجا که چندی

پیش، حدود به ده مجله دیدم که از سوی جمعیت‌های زنان و دیگر گروه‌ها نظیر آن منتشر می‌شود و این، مایه امیدواری است؛ زیرا زنان همراه با مراعات حجاب و متانت و کرامت، باید همگام با مردان در میدانهای علمی و فرهنگی حضور داشته باشند. شمار مساجدی که در کویت موفق به تأسیس آنها شدیم به ده مسجد می‌رسد که داستانهای بلند و مفصل و در عین حال، زیبا و لطیفی همراه با تجربه‌هایی علمی و اجرایی دارد.

سپس، وقتی به ایران سفر کردم، مقصود، زیارت، دیدار با برادران و آقایان مراجع بود تا پس از آن برگردم؛ ولی با پافشاری آقایان مراجع و علمای اعلام و فقهای عظام در حوزه علمیه شهر مقدس قم، تصمیم به ماندن گرفتم. از جمله مراجع یاد شده: آقای شریعتمداری، آقای گلپایگانی، آقای مرعشی، شیخ مرتضی حائری و شیخ هاشم آملی بودند. در پاسخ به خواست ایشان، عزم خود را برای ماندن جزم کردم و تا امروز در آن ماندگارم. از خدای سبحان و متعال می‌خواهم بودنمان در قم مقدس را مقرون رضای خود بگرداند.

سخن آخر

سرانجام بحمد الله و به توفیق او - تعالی و تقدس - در زمان بودنم در شهر مقدس قم، یا به طور مستقیم یا به واسطه و تشویق و ترغیب و راهنمایی، صدها مؤسسه دینی و فرهنگی و اجتماعی و خیریه از قبیل مساجد و حسینیه‌ها و جراید و مجلات دینی و کتابخانه‌ها و پایگاه اینترنتی در کشورهای مختلف جهان تأسیس شد.

از خداوند - عزوجل - خواستارم که این امور را مفید و مثمر ثمر قرار دهد و بتوانیم آنها در نشر اسلام و گسترش فرهنگ قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام در حد مطلوب مورد استفاده قرار دهیم تا نور اسلام و نور قرآن و نور رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نور اهل بیت طاهرش علیهم السلام در همه جهان بخش شود. از خداوند متعال می‌خواهم که در این راه به ما توفیق دهد و از ما به نیکی قبول فرماید و آن را برای ما مبارک گرداند، که او توفیق‌دهنده و یاری‌رساننده است. و درود خدا بر محمد و آل طاهرش باد!

شهر مقدس قم

محمد شیرازی

پیوست ناشر

آیه الله العظمی شیرازی به سال ۱۳۴۷ق، در نجف اشرف متولد شد. وی منتسب به خانواده شیرازی است که به علم و تقوا و عمل صالح و جهاد در راه خدا مشهورند. در این خانواده، طی دو قرن اخیر، شماری از بزرگ‌ترین مراجع تقلید و رهبران دینی به ظهور رسیدند.

آیه الله العظمی شیرازی در کنار آراسته شدن به مکارم اخلاق، به داشتن علم فراوان و فراگیر، متصف بود، چنان‌که به کثرت تولید و دِهش فکری و عملی و تربیتی شهرت داشت.

آثار وی از کتابچه گرفته تا دائرة المعارف، بالغ بر ۱۲۵۰ اثر است.

دائرة المعارف بزرگ فقهی ایشان به یکصد و پنجاه مجلد می‌رسد که در آن به عبادات، معاملات و احکام پرداخته، همچنان‌که به ابواب نوپدید در فقه اسلامی اهتمام ورزیده که از مهم‌ترین آنها: سیاست، اقتصاد، امور اجتماعی، حقوق، قانون، دولت اسلامی، محیط زیست، امور پزشکی و خانواده است.

مکتب تربیتی شاخص وی در طول نیم قرن، هزاران عالم، خطیب، اندیشمند، مجاهد، ادیب و نویسنده را در میدانهای گوناگون

پرورش داده است.

به همت و طراحی و تشویق وی صدها مسجد، مدرسه، حسینیه، مؤسسه، روزنامه، مجله، کتابخانه، صندوق خیریه قرض الحسنه، سازمان اسلامی - انسانی و ... در بیش از هزار نقطه از جهان تأسیس شده است.

او پرچم دعوت به شورا، آزادی، تکثرگرایی، برادری اسلامی، امت واحد، و صلح نه خشونت ... را بر افراشت.

وی به سال ۱۳۸۰ ق، بار گران مرجعیت دینی را در شهر مقدس کربلا - بر دوش گرفت و سپس به کویت و پس از آن به شهر مقدس قم مهاجرت کرد.

ایشان در صبح دوشنبه دوم شوال سال ۱۴۲۲ ق، در حالی که به اوج دهش خود رسیده بود، جان به جان آفرین سپرد و به ملا اعلی پیوست.

در هر زمانی می‌توانید آثار آیه الله العظمی شیرازی را به نشانی زیر در اینترنت با زبانهای عربی، انگلیسی، فارسی و اردو بخوانید.

WWW.ALSHIRAZI.COM

پی‌نوشتها

۱. انبیاء، آیه ۹۲.

۲. بقره، آیه ۸۴.

۳. بقره، آیه ۸۵.

۴. بقره، آیه ۱۵۶.

۵. برای آشنایی با جزئیات، به کتابهای: تلك الأیام، حیاتنا قبل نصف قرن، و بقایا من حضارة الإسلام كما رأیت، از حضرت آیه‌الله العظمی شیرازی (قدس سره) مراجعه کنید.

۶. حضرت آیه الله العظمی سید میرزا مهدی حسینی شیرازی (ره) به سال ۱۳۰۴ ق، در کربلای معلی ولادت یافت. وی عالمی بود پرهیزگار، عابد، پارسا و باکرامت. وی از بهترین شاگردان شیخ میرزا محمد تقی شیرازی، رهبر انقلاب ۱۹۲۰ م، عراق به شمار می‌آمد. او در ۲۸ شعبان سال ۱۳۸۰ ق، وفات کرد و در حرم شریف امام حسین علیه السلام به خاک سپرده شد.

۷. منسوب به میشل علفقی (۱۹۱۰ - ۱۹۸۹ م). او یکی از مؤسسان حزب حاکم بعث عراق است. وی در دمشق به دنیا آمد و در بغداد از دنیا رفت.

۸. یاسین الهاشمی که در چند نوبت نخست وزیر عراق گردید، به سال ۱۸۸۴ م، در شهر بغداد زاده شد. وی به دانشکده نظامی استانبول ملحق شد. او از یاران فیصل اول بود که در ایام حکومت فیصل در سوریه، وی را به ریاست ستاد برگزید. پس از گزینش وی به نخست وزیری، به دیدار مس بیل شتافت و پس از مصافحه به او گفت: «ما خواهان یاریتان هستیم و بخصوص یاری شخص شما» (ر.ک: أعلام السياسة فی العراق، ص ۱۰۱ و ۱۰۲). خانم مس بیل در یکی از نامه‌هایش می‌گوید: «بر این باورم که یاسین، مرد سرنوشت است». او سرانجام به سوریه و لبنان پناهنده شد و پس از فوت به سال ۱۹۳۷ م، در کنار صلاح الدین ایوبی به خاک سپرده شد. او به سبب قساوت و خشونت و سرکشی‌اش مأموریت از بین بردن حوزه‌های علمیه در عراق را بر عهده گرفت. از این رو، روحانیان را تحت تعقیب قرار داد که برخی را کشت و برخی دیگر را تبعید کرد و اجرای مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام را منع کرد و برای خدمت نظام وظیفه به شدت عمل متوسل شد.

۹. عبدالمحسن السعدون (۱۸۷۹ - ۱۹۲۹ م) سیاستمدار عراقی، در شهر ناصریه در جنوب عراق، در خانواده‌ای تولد یافت که بر اقلیم المنتفک که منطقه‌ای گسترده در شمال غربی بصره بود حکومت داشت، چیزی که وی را توانا می‌ساخت تا پیش از سیزده سالگی

به مدرسه العشائر در استانبول ملحق شود. پس از فارغ التحصیل شدن، سلطان عبدالحمید دوم، وی و برادرش را برای همراهی خود برگزید. پس از اینکه بریتانیا عراق را اشغال کرد، سعدون به حکم گذشته و تبارش از نظر مساعد انگلیس برخوردار شد و از این رو، به عنوان وزیر دادگستری تعیین گردید. در سال ۱۹۲۷م، به وزارت کشور برگزیده شد. او نقش برجسته‌ای در برقراری معاهده با انگلیس و ایستادگی در مقابل اپوزیسیون میهنی، بخصوص مخالفت علمای دین ایفا کرد. به همین جهت، در سال ۱۹۲۲م، توانست دولت تشکیل دهد. علمای دین به خاطر سیاستهایش به شدت با وی به مخالفت برخاستند و او هم با پشتیبانی انگلستان و شخص پادشاه با اقدامات خشن و تروریستی، نفوذ سیاسی علمای دین را قطع کرد و برای تقویت حاکمیت دولت بر ضد کردها در شمال و عشایر در مرکز و جنوب، شمار افراد ارتش را افزایش داد. سیاست همراهی با مطالبات انگلیسی وی معروف است و گرچه گاه به آنان اعتراض می‌کرد، ولی بلافاصله و در نهایت، خواسته‌های آنان را برآورده می‌ساخت. (ر.ک: الموسوعه السياسیه، ج ۳، ص ۸۵۴، حرف ع)

. عبدالکریم قاسم محمد بکر الزبیدی به سال ۱۹۱۴ م، در شهر بغداد متولد شد. او به سال ۱۹۳۲ م، به دانشکده نظامی پیوست و در جنگ ۱۹۴۸م، فلسطین در جبهه اردن شرکت جست و در سال ۱۹۵۶ م، در جرگه تشکیلات افسران آزاد درآمد. وی به سال ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸ م، دست به کودتای زد و حکومت پادشاهی را سرنگون ساخت و بیشتر افراد خانواده سلطنتی، از جمله ملک فیصل دوم را به جوخه‌های اعدام سپرد. او حکومت را جمهوری اعلام داشت و مظاهر دمکراتیک چون پارلمان، تکثرگرایی حزبی جز حزب کمونیسم، که نور چشمی حاکمیت بود و حکومت مدنی را لغو کرد. حکومت او نزدیک به چهار سال و نیم ادامه یافت. وی به سال ۱۹۹۶ م، در کودتایی به رهبری عبدالسلام عارف و چند تن از افسران بعثی چون احمد حسن البکر و عبدالکریم فرهان و صالح مهدی عماش و ... سرنگون شد و در نهم فوریه ۱۹۶۳ در ساختمان رادیو تلویزیون به همراه گروهی از یارانش تیرباران شد. (جهت اطلاع بیشتر، ر.ک: عبدالکریم قاسم، البدایه و السقوط)

. حجرات، آیه ۱۰.

. انبیاء، آیه ۹۲.

. حجرات، آیه ۱۳.

. آیه الله سید حسن شیرازی، فرزند سید مهدی شیرازی، برآمده از خاندانی معروف به علم و فضیلت و تقوا و مبارزه با استعمار بود. او به سال ۱۳۵۴ ق/ ۱۹۳۵م، در شهر نجف ولادت یافت، سطوح عالی را نزد علمای بزرگ همانند پدرش آیه الله العظمی سید مهدی شیرازی و آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی و آیه الله العظمی شیخ محمد رضا اصفهانی آموخت. او در میان اهل علم به دانشوری و ذوق ادبی و پشتکار شهرت داشت و با اندیشه، قلم و زبان خود، از پیشگامان مبارزان با حکومت‌های ستمگر که پیایی بر عراق تسلط یافتند، بود. از این رو، در معرض بازداشت و شکنجه قرار گرفت. او به سال ۱۳۹۰ ق، عراق را به قصد مهاجرت به لبنان و سوریه ترک کرده، به فعالیت خود برای رساندن فریاد مظلومیت مردم عراق به جهانیان، ادامه داد، چنان که به فعالیت علمی خود در هجرتگاه، استمرار بخشید و مدارس و مراکز و حسینیه‌هایی را تأسیس کرد و به سال ۱۳۹۰ق، و با راهنمایی برادر راحل خود، «حوزه علمیه زینبیه» را در دمشق، بنیاد نهاد که خود در آن، خارج فقه و اصول تدریس می‌کرد. او به سال ۱۳۹۷ ق، «دفتر جامعه روحانیت» را در لبنان بنیاد گذاشت و به سال ۱۴۰۰ق، با تیرهای مزدوران رژیم بعث در لبنان، ترور شد. آثاری چاپی و خطی از او برجای مانده، از آن جمله: موسوعه الکلمه در ۲۵ جلد که متضمن کلمه الله، کلمه الاسلام، کلمه الرسول الاعظم و کلمه الإمام المهدی است و نیز خواتری عن القرآن در سه جلد؛ الإقتصاد الإسلامی، دواوین شعریه، العمل الأدبی، الأدب الموجه و الشعائر الحسینیة.

جهت آشنایی هرچه بیشتر، به کتاب حضاره فی رجل از سید عبدالله الهاشمی و کتاب أسره المجدد الشیرازی از نور الدین

الشاهرودی و کتاب الراحل الحاضر از مؤسسه المستقبل للثقافة و الإعلام، مراجعه شود.

. این کتاب با نام أخى الشهيد، در لبنان و کویت به چاپ رسید و ترجمه فارسی آن نیز به سال ۱۴۲۲ق، در ایران به طبع رسیده است.

. وی علویه خانم حلیمه، دختر سید عبدالصاحب، فرزند آقا بزرگ (۱۳۲۳ - ۱۳۹۶ ق) بود و در کویت وفات کرد - که خدایش رحمت کند - و در کربلا در کنار همسرش حضرت آیه الله العظمی میرزا مهدی شیرازی (ره) در صحن شریف امام حسین علیه السلام به خاک سپرده شد.

. عالم فاضل آیه الله سید مجتبی حسینی شیرازی که دارای خلق و خویی رفیع و روحی بلند و موصوف به ورع و تقواست که مورد اذعان همگان است. وی دارای آثار چاپی و دستنویس است، از جمله: اجتماعیات الإسلام، هذا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حضارة بريئة، الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، فلسفة تعدد زوجات رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، سلسلة أعلام الشيعة و... آیه الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی - دام ظلّه - به سال ۱۳۶۰ق، در شهر مقدس کربلا زاده شد و علوم دینی را نزد بزرگان علما و مراجع، تحصیل کرد. فقهای بزرگ، او را به فقاها و ورع و تقوا می‌شناسند. وی پس از برادر راحل خود حضرت آیه الله العظمی شیرازی، مرجعیت را به عهده گرفت. ایشان را بیش از پنجاه اثر است که از همه مهم‌تر آثار زیر است: شرح العروة الوثقى، بیان الأصول وقاعدة لاضرر، افزون بر کتابهای حوزوی و فرهنگی و اعتقادی دیگر.

. شیخ عبدالزهراء الكعبی، از خانواده‌ای بزرگوار است که به فضیلت و شرف نامبردارند و به قبیله بنی کعب منسوب بود که نسب آنها به کعب بن لؤی بن غالب می‌رسد و از قرن دوازدهم در کربلا رحل اقامت افکند. وی به سال ۱۳۲۷ق، در شهر کربلا، همزمان با سالروز ولادت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها ولادت یافت. وی علوم و معارف اسلامی را از سرچشمه مدارس دینی کربلا - نوشید و نزد شیخ رماحی، شیخ محمد خطیب، شیخ جعفر رشتی و شیخ واعظ، تحصیل کرد. او بیانش سلیس بود و به جایگاهی بس بلند در سخنرانیهای عاشورایی دست یافت؛ خوش نفس بود و بردبار و موصوف به کرم و اخلاق شریف، و در قرائت مقتل امام حسین علیه السلام در روز عاشورا شهرت داشت. وی به سال ۱۳۹۴ق، مصادف با سالروز شهادت حضرت زهرا(س) با خوراندن سم به وی ترور شد. از مؤلفات وی، قتیل العبرة است.

. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۵.

. فاطر، آیه ۳۴.

. کسانی چون آیه الله العظمی سید محمد باقر صدر (ره) و علامه حجة الاسلام سید مهدی حکیم.

. و در وسائل الشیعة (ج ۷، ص ۴۳) از رسول خدا روایت شده است: «در هنگام آسایش، خدا را بشناس، به هنگام سختی تو را خواهد شناخت».

. آیه الله شیخ جعفر رشتی به سال ۱۳۱۰ق / ۱۸۹۲م، در شهر رشت زاده شد. وی به عتبات عالیات در عراق مهاجرت کرد تا از سرچشمه‌های مدارس دینی آن سیراب شود. او در شهر مقدس کربلا سکنا گزید و نزد استادان حوزه علمیه آن زمان چون آیه الله العظمی سید حسین قمی و آیه الله العظمی سید مهدی شیرازی تلمذ کرد و به مدت نیم قرن به پژوهش و تدریس و تدقیق و تحقیق پرداخت. او در زبان و قواعد عربی، خبره و استاد بود. بسیاری از فقیهان و مجتهدان از حوزه درسی ایشان بهره‌مند شده‌اند. وی به سال ۱۳۹۴ق / ۱۹۷۴م، در شهر کربلا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

. علامه حجت حق آیه الله سید محمد صادق موسوی قزوینی، فرزند سید محمد رضا فرزند سید هاشم موسوی قزوینی ۱۹۰۰م، که منتسب به یکی از بیوت علم و شرافت و سیادت بود. خانواده وی در قرن دوازدهم هجری در عراق سکونت گزیدند. او در زمان انقلاب ۱۹۲۰م، که از کربلا آغاز شد، در آغاز جوانی بود. وی در دامان خانواده‌ای عالم و بزرگوار و در خانه‌ای که اکثر رجال آن

از علما بودند، رشد کرد و بالید. او امامت جماعت مردم در مساجد معروف عراق را به عهده گرفت که آخرین آن روضه شریف امام حسین علیه السلام بود. همچنین در شماری چند از مدارس و مراکز علمی از جمله: «المدرسة الهندية» «مدرسة البقعة» و «مدرسة العلامة سید المجاهد» تدریس می‌کرد. او اهل فعالیت‌های فرهنگی فراوان بود و در بسیاری از نشریات و مجلات اسلامی قلم می‌زد و به تألیف کتابهایی پرداخت، از جمله: الحسین حیّ خالد، تفسیر سورة النور، رساله فی الحجاب. وی همگام با برخی از رجال خانواده خود، در انقلاب بر ضد استعمار بریتانیا شرکت جست و به قول حسن العلوی، او: «آخرین شاهد بر انقلاب ۱۹۲۰م، عراق بود». در آغاز ماه چهارم سال ۱۹۸۰م، هیئت حاکم عقلی او را به همراه گروهی از علما و رجال علم و اندیشه و شماری از افراد خانواده‌اش بازداشت کرد و به دخمه‌های وحشتناک خود سپرد. هنگام بازداشت، نزدیک به هشتاد سال از عمر شریفش می‌گذشت، تا کنون حاکمان مستبد عراق از سرنوشت او اطلاعی به دست نداده‌اند. سازمان حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد، در آن زمان گزارشی در مورد وی منتشر کرد و گفت که وی، مسن‌ترین زندانی سیاسی در جهان است.

. شیخ محمّد رضا جواد الشیبی از قبیله بنی‌اسد بود. او به سال ۱۳۰۷ق/ ۱۸۸۹م، در نجف اشرف تولّد یافت و در انقلاب ۱۹۲۰م، شرکت کرد و با برخی از شیوخ عشایر در فرات اوسط، مرزبانی می‌کرد. وی یکی از اعضای برجسته «حزب الاستقلال» بود که سید محمّد صدر، ریاست آن را داشت. او در پنج دوره وزیر معارف بود و در هشت دوره به عضویت مجلس شورا درآمد. وی به سال ۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م، در بغداد وفات کرد.

. عبدالسلام محمّد عارف در سال ۱۳۳۹ق/ ۱۹۲۱م، در شهر رمادی به دنیا آمد. او عضو تشکیلات افسران آزاد بود و به سال ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸م، به همراه عبدالکریم قاسم در سرنگونی نظام پادشاهی شرکت داشت و پس از اختلاف پیدا کردن با عبدالکریم قاسم، از تمام مناصب مهم حکومتی کنار گذاشته شد.

وی به عنوان سفیر عراق در آلمان برگزیده شد. اندکی بعد دستگیر و زندانی شد و به اعدام محکوم گردید؛ اما پس از گذراندن دو سال زندان مورد عفو قرار گرفت. وی با سرنگونی نظام عبدالکریم قاسم (۱۴ رمضان ۱۳۸۲ ق/ ۸ فوریه ۱۹۶۳ م) رئیس جمهوری شد و برای خود رتبه مارشال را برگزید. مشخصه حاکمیت او، اختناق، ترور و نژادپرستی بود. وی به گزینش خویشاوندان و هم‌عشیره‌ایها و همشهریان خود برای برخی مناصب بدون توجه به شایستگی، استعداد و تخصص اهتمام داشت و به تعصّب و ورزیدن فرقه‌ای مشهور بود. دکتر سعید سامرای می‌گوید: این مرد، تاب تحمل دیدن یک شیعه را نداشت و حتی روزی بازدید خود را از شرکت بیمه ملی ناتمام گذاشت، چون دید که مدیران و رؤسای بخشها و شعبه‌های آن یا شیعه‌اند یا مسیحی که با تخصیص خود، در این وظایف که افراد غیر متخصص را بر نمی‌تابد، جا گرفته‌اند. او به سال ۱۹۶۳م، به رفقای پست پشته کرده، آنان را از دولت خود، دور ساخت و علیه آنان، نامه‌ای را منتشر کرد و آنان را «منحرف» نامید و زشت‌ترین تهمتها را به بعثیان نسبت داد، از قبیل، انحراف جنسی، سرقت و همانند اینها. او به سال ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م، بر اثر سقوط هواپیمایش در نزدیکی بصره به همراه چند تن از وزیران به هلاکت رسید. برخی معتقدند که مرگ او با نقشه قبلی بوده که با تعبیه بمب در هواپیما صورت یافت.

. نوری سعید صالح السعید در سال ۱۳۰۶ق/ ۱۸۸۸م، در بغداد متولّد شد. بین سالهای ۱۳۴۹-۱۳۷۷ق/ ۱۹۳۰-۱۹۵۸م، در چهارده دوره، نخست‌وزیر و در پانزده دوره، وزیر دفاع و در یازده دوره وزیر امور خارجه و در دو دوره، وزیر کشور بود. وی یکی از دست‌نشانده‌های بریتانیا در جهان عرب شناخته می‌شد که امکانات و تواناییهای عراق را در اختیار انگلیسیها قرار داد و سیاست او مبتنی بر نظریه «بگیر و مطالبه کن» و بر هم‌پیمانی عراق با انگلیس بود. او عراق را در ضمن قطب‌بندیهای بین‌المللی و تبعیت اقتصادی استعماری جای داد و آن را بازار محصولات کشورهای استعماری و منبع مواد خام آنها گردانید. وی در دهه پنجاه میلادی برای پشتیبانی از دولت خود، حزب «الاتحاد الدستوری» را تأسیس کرد. حزب وی و حزب صالح جبر «الأمة الاشتراکی» از جهت تشکیلاتی و فکری، با هم تفاوتی نداشتند. هر دو طرفدار انگلیس و بیشتر اعضای آنها از قشر هوادار انگلیس بودند که گاه در

مسائل داخلی با هم رقابت و اختلاف می‌کردند. او به سال ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸م، با شلیک گلوله، خودکشی کرد و گفته‌اند که به قتل رسید. از آثار اوست: استقلال العرب و وحدتهم.

. به کتابهای ولأول مرّة فی تاریخ العالم، ج ۲ و باقّة عطرة فی أحوال خاتم المرسلین، از نویسنده بزرگوار (ره) نگاه کنید.
 .ر.ک: مشارق أنوار الیقین، ص ۲۱ و ینابیع الموده، ص ۶۹. و در چاپ دیگر، ج ۱، ص ۲۱۳: قال علی علیه السلام: «أنا النقطة التي تحت الباء؛ من آن نقطه‌ای هستم که زیر باء است».

. سید ابوالحسن، فرزند سید محمد، فرزند سید عبد الحمید موسوی اصفهانی به سال ۱۲۸۴ق، در اصفهان ولادت یافت. او در اواخر قرن سیزدهم هجری وارد نجف شد و مدّتی در کربلا اقامت گزید. وی پس از وفات سید محمد کاظم یزدی، نامزد زعامت دینی شد و بعد از وفات شیخ احمد کاشف الغطاء و شیخ میرزا حسین نائینی، زمینه مرجعیت عام برای وی فراهم گردید. او در ذی حجه سال ۱۳۶۵ق، در کاظمین وفات کرد. جسد وی به نجف اشرف منتقل شد و در صحن شریف امام علی علیه السلام به خاک سپرده شد.
 (ر.ک: معارف الرجال، ج ۱، ص ۴۶، ش ۲۱)

. حاج آقا حسین قمی، فرزند سید محمود فرزند سید محمد طباطبایی قمی حائری از بزرگان علما و از مراجع بزرگوار بود. وی به سال ۱۲۸۲ ق، در شهر مقدّس قم ولادت یافت و در آنجا مقدمات علوم حوزوی را به پایان آورد. سپس به قصد زیارت، راهی عتبات مقدّس شد. سپس از آنجا به وطن بازگشت و در تهران سکونت کرد و به تحصیل ادامه داد. پس از باز آمدن از سفر حج به عراق برگشت و در سامرا در درس مجدّد کبیر شیرازی حضور یافت. پس از مراجعت به تهران، مشغول تحصیل علوم نقلی نزد استادان عصر گردید. پس از مدّتی به عراق بازگشت و به مدّت ده سال در درسهای میرزای شیرازی شرکت جست. پس از اینکه مشغول تدریس شد و امامت و نشر احکام را به عهده گرفت، رساله وی در شهر مشهد نشر یافت که در میان مردم آنجا جایگاه عظیمی داشت. وی همچون عالمان دیگر، از سوی شاه در معرض آزار و مزاحمت قرار گرفت. از این رو به عراق مهاجرت کرد و تصمیم گرفت در کربلا اقامت کند. پس از وفات سید ابوالحسن، مردم به او رو آوردند و نامزد مرجعیت عام شد و مردم در عراق و ایران به او تمایل پیدا کردند، ولی اجل به او امان نداد. او به سال ۱۳۶۶ ق، در بغداد جان سپرد و پیکر پاکش به نجف اشرف منتقل و به خاک سپرده شد. (ر.ک: نقباء البشر، ج ۲، ص ۶۵۳)
 . اسراء، آیه ۱.

. ملا احمد نراقی، فرزند مهدی، فرزند ابوذر نراقی کاشانی، به سال ۱۱۸۵ ق، در روستای نراق کاشان ولادت یافت. مقدمات درسهای خود در صرف و نحو و جز آنها را در شهر خود فراگرفت، به حدّی که در آنها مهارت پیدا کرد. سپس فقه و اصول و حکمت و کلام را نزد پدر خود ملاّ محمّد مهدی نراقی آموخت و به تیز هوشی و ذکاوت درخشان، متمایز گشت؛ چیزی که او را در کسب سریع مراحل فضیلت و علم، توانا کرد. آن‌گاه به عراق عزیمت نمود و در درس سید محمّد مهدی بحرالعلوم و شیخ کاشف الغطاء حاضر گردید. سپس به کربلا رفت تا در درس آقای طباطبایی صاحب ریاض و میرزای شهرستانی شرکت کند. پس از وفات پدر، ریاست به او رسید، به گونه‌ای که شیخ اعظم، مرتضی انصاری در درس وی شرکت جست. وی به سبب وبایی که نراق را به سال ۱۲۴۵ق، درهم نوردید، وفات کرد و پیکر وی به نجف اشرف منتقل و در صحن شریف امام علی علیه السلام در کنار پدر خود، در جهت در شیخ طوسی مدفون گردید. (ر.ک: مقدمه مستندالشیعه)

. سید محمد، مکنّا به ابو جعفر، بزرگ فرزندان امام علی هادی علیه السلام بود که در جلالت و عظمت شأن، معروف است تا جایی که گروهی از مردم پنداشتند که امام پس از پدر، هموست، ولی او پیش از پدر فوت کرد. مزارش نزدیک شهرستان «بلد» است که هشت فرسنگ از سامرا فاصله دارد. او از فرزندان صاحب نام امامان و صاحب کرامتهای مشهور است و حتی در نزد اهل سنت و اعراب بادیه‌نشین، دارای هیبت چشمگیری است و مردم به دروغ به او سوگند نمی‌خورند و برای پایان دادن به اختلافات، به مقام و

منزلت او سوگند یاد می‌کنند. صاحب کتاب النجم الثاقب می‌گوید: «در موارد بسیاری دیدم شخصی که مثلاً منکر اموال کسی است، اگر از او می‌خواستند که به ابو جعفر قسم بخورد، خودداری می‌کرد و اموال را پس می‌داد و این به جهت تجربه‌ای بود که داشتند؛ چرا که آن کس که به دروغ به او سوگند می‌خورد، آسیب می‌دید».

. اللهموف فی قتلی الطفوف، ص ۶۱، مبارزه یاران حسین علیه السلام.

. برخی مردان با اعتقاد و بی‌پیرایگی می‌گفتند:

یا حرّ اجیتک من وره و ارید من عندک مره

ای حر! ز آن سو آمدم و از تو همسر می‌طلبم

و اما زنان، چنین ترنم می‌کردند:

یا حرّ اجیتک بالحجل و ارید من عندک رجل.

به پابند آمدم، ای حر! شوهر می‌طلبم، ای حر!

. آیه‌الله العظمی سید کاظم شریعتمداری، یکی از مراجع تقلید و مؤسس دارالتبلیغ الاسلامی بود.

. آیه‌الله العظمی سید محمّد رضا گلپایگانی از مهم‌ترین مراجع تقلید و دارای مؤسساتی بود، از جمله مدرسه علمیه بزرگی در نزدیکی حرم حضرت معصومه سلام الله علیها.

. آیه‌الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره) از مراجع مهم تقلید بود. وی به سال ۱۳۱۵ق، در شهر مقدس نجف تولّد یافت. نسب او با سی و سه پشت به امام زین العابدین می‌رسد. پدر وی علامه سید محمود شمس الدین بود. از کارهای مهم وی تأسیس کتابخانه عمومی در شهر مقدّس قم است که از مهم‌ترین کتابخانه‌های جهان است و دارای دهها هزار نسخه نادر خطّی است. وی در هفتم صفر ۱۴۱۱ وفات کرد و بنا به وصیّتش در کنار کتابخانه‌اش به خاک سپرده شد.

. آیه‌الله شیخ مرتضی حائری (ره) فرزند شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه مقدّس قم. وی به سال ۱۳۳۴ق، در شهر اراک تولّد یافت و در جمادی ثانی ۱۴۰۶ وفات یافت.

. ایشان نیز یکی علما و مراجع قم بودند.

. مؤسساتی که به تشویق و راهنمایی ایشان در طول زندگی پربرکتش تأسیس شد، بالغ بر هزار مؤسسه است و می‌خواست ده هزار مؤسسه تأسیس کند که شرایط، یاری نکرد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی‌آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن

خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

فانمید

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

